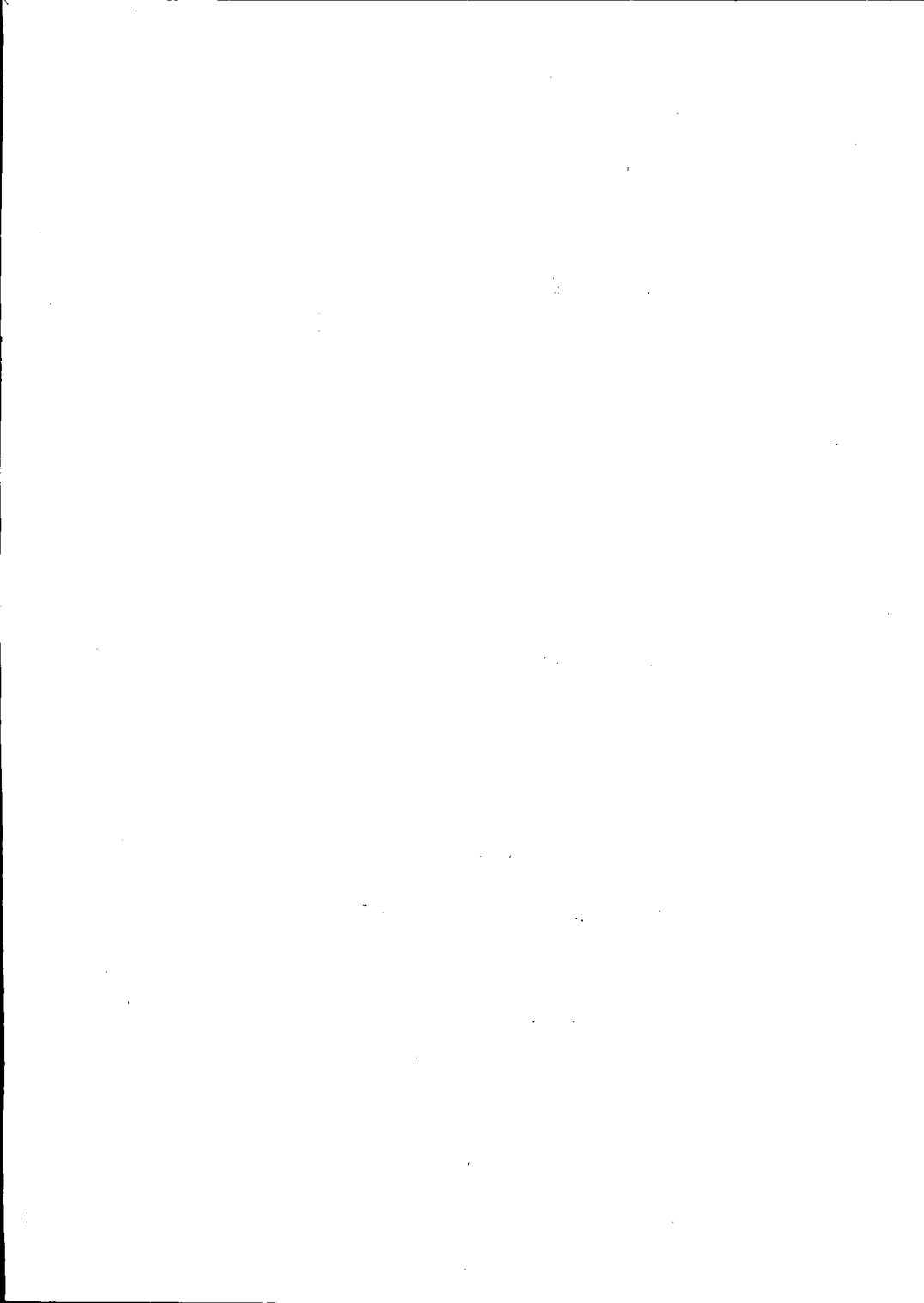


حضرت عبد البهاء می فرماید :

اسماع
جهت عمل
مقدمه به
کلمه



کلمات مکنونیه

حضرت بهاء الله جَلَّ اسْمُ الْأَعْلَى در لوحی میفرماید: قَوْلُهُ الْأَعْلَى
از قبیل این مسجون کلمات مکنونیه که از مُشْرِقِ عِلْمِ رَبَّانِيَّةٍ در این طلوع
فجر رحمانیه اشراق نمود بر احباء، القاء نماید تا کل بانوار کلمه منسور
شوند و وصایای الهی را اُمَامِ وجوه خود نظر نمایند که صابدا غافل شوند و
محتجب مانند .
(آهنگ بدیع سال ۲۹ شماره ۲۲۵)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

کلمات مکنونیه و لثالی مخزونه که از قلم حضرت بهاء الله صادر در بغداد
در سنه ۱۲۷۲ هجری قمری مطابق با ۱۸۵۸ میلادی نازل گردیده است کلمات
مکنونیه به معنی " مخنان پوشیده و مبرکزه مصون و مستور از عالم بشر
و از دستبرد حق است و مکنون و مکنونه اصلاً بمعنی نهان کرده و مهر کرده
آمده ...

پس از مراجعت حضرت بهاء الله از هجرت دوازده ساله به کوههای سلیمانیه در
سنین اقامت در بغداد و بهنگام مُشی در کنار رود دجله کلمات مبارک
مکنونیه نازل گردید ، این کلمات مبارکه بزبانهای فارسی و عربی عزت زول
یافته و بنا به گفته جناب فاضل مازندرانی فارسیه آن که شامل هشتاد و
دو فصل و یک مقدمه می باشد حاوی معانی و مفاهیم قصیره عمیقۀ رمزیه
عرفانیۀ اخلاقیۀ است ، و اشاره به احوال جامعه اهل بیان در آن آیام دارد،
در عربیه آن اصول و روئس تجربیات و احساسات روحانیه بیان شده و شامل
مقدمه و هفتاد و یک فصل کوتاه است .

در مورد این سفر عظیم و اثر بی نظیر حضرت شوقی ربانی ولی امر مقدس
بهائی چنین میفرماید: پس از کتاب ایقان که مخزن حقایق اسرار الهیه
و مکنون معارف بدیعه ربانیه است مجموعه جواهر آسای کلمات مبارک

مکتونه را باید یاد نمود. این در و سحانی و لئالی حکمت یزدانی کیسه در
صدف عصمت رحمانی مستور و مکتون بود در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتیکه
حضرت بهاء الله در کنار دجله کُشی میفرمودند و در دریای توجه و تفکر
غوطه ور بودند از لسان اظهر بلسنت فارسی و عربی نازل .

کلمات مکتونه عربی و فارسی اوائل به حقیفه مخزونه فاطمیه مشهور بود
که به اعتقاد شیعیان باید یوم ظهور قائم نازل شود، اطلاق اسم کلمات
مکتونه هم از حضرت بهاء الله است .

و حقیفه مخزونه صحیفه ای بود که جبرئیل با امر الهی برای حضرت فاطمه
آورد و حضرت علی علیه السلام آن را کتاکت فرمود و تلاوت آن در احیانی که
آن مخدیره کبری از رحلت پدر بزرگوار شرق دریای احزان و تاثرات شدید
بود مایه تکی و تکفی خاطر مبارکش می کردید .

حضرت ولی امر الله می فرمایند :

آن لوح کسل الطعام و قصیده رُشحُ غمّاء که در ارض طاء نازل شد، اولین
ظهورات قلم مظهرهم ابهی و نخستین رشحات طمطام یم قدرت سلطان
جبروت بقا را تشکیل میدهد و کل بنقشهم مقدم نزول کتب مهیمینه و صحائف
بدیعه منینه ایقان و (کلمات مکتونه) و هفت وادی است که بعداً "در سنین
اقامت بغداد قبل از اظهار امر جهری امر اعزّ ابهی از مخزن قلم اعلی
صادر"

آنچه مسلم است فصول مختلف این کلمات الهیه در ابتدا بخورتی که اکنون
گرد آمده نبوده و در الواح کُشی از قلم اعلی عز نزول یافته ولی بعداً
اراده مبارک جمال اقتدر ابهی بر جمع آوری و ائتلاف آنها قرار گرفت که
در این مورد در اثری خطاب به زین المقرئین چنین میفرمایند:

از کلمات مکتونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح کُسه واجیده نازل

ولكن تر بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند
و بعضی متفرق است اگر جمع شود اَحْسَن بوده .

جناب زین المقرئین بعد از اطلاع از اراده مبارک مولای خویش به جمع آوری
آیات الهیه پرداخت ولی چون برای ترتیب قطعات مختلف آن معیاری در -
دست نبود نُسخ مختلف با ترتیب متفاوت در تقدّم و تاخُرِفصول آن بدست
آمده که البته به سبب استقلال هر فصل در اصل بیانات مبارکه خَلَسی
وارد نمیکند .

حضرت عبدالبهاء در اهمّیت عمل بموجب مفاهیم کلمات مکتونه در جواب
یکی از سائلین مبنی بر اینکه چه کنم تا بنده حقیقی باشم میفرمایند:
بموجب تعالیم حضرت بهاء الّله عمل نمائید نه آنکه فقط بخوانید بلکه عمل
بموجب کلمات مکتونه و سایر وصایای الهیه نمائید هر چه من بگویم نُسخی
از حُورِ قلم اعلی و قطره‌ای از بَحْرِ دَخَّارِ فضل و عطای جمال الهی نمیشود.
حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به قابل آبادهای میفرمایند :
باید کلمات مکتونه فارسی و عربی را لیلیا و نهارا "قرائت نمائیم و تفرغ
و زاری کنیم تا بموجب این نعایح الهی عمل نمائیم کلمات مقدسه بجهت
عمل نازل شده نه بجهت استماع .

(بدایع الاثار جلد دوم)

حضرت عبدالبهاء در لوح احبّای محمّد آباد قزوین میفرمایند:
قَوْلُهُ الْعَزِيزُ ، هر نفسی به ملکوت الهی توجه نماید و منقطعاً "عَمَّا
رَسُولِ اللَّهِ رِيًّا و سلوک فرماید کلمات مکتونه بخواند و بموجب آن عمل
نمائید یقین بداند که منعمور و مظفر گردد و موید و موقّق شود این کلمات
وصایای قطعیّه و نمائح کلیّه الهیه است بر جمیع اُحِبّا واجب قطعی است
قریفة مبرکة است که بخوانند و بموجب آن عمل نمایند و کلمات الهیه

بجهت عمل بموجب آن نازل شده نه بجهت محض خواندن بسیاری از نفوس
تلاوت نمایند ولی ابداً در فکر عمل به آن نیستند .

(جزوه معارف عمومی شماره ۱)

بنام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گشوش اول سرُوش دوست اینست

(ای بلبل مثنوی)

جز در گلشن مناهی جای مگزین . و ای هُذُذُ سلیمان عشق جز در کبای
جانان وطن مگیر . و ای مثنای بقا جز در قاف و فَا محلل مینیره اینست مکان
تو اگر بلا مکان بپر جان بربری و آهنگ مقام خود را ایگان نمائی .

سرُوش : آواز و مداد .

گشوش : غیر محسوس ، غیر مادی (روحانی) .

گلشن : درخت گل ، بوته گل .

جای مگزین : منزل مکن ، ساکن مشو .

هذُذُ : شانه مرغ سلیمان پرنده ای است خاکی رنگ دارای خال های زرد و

سیاه و سفید کوچکتر از کبوتر روی سرش دسته ای پر بشکل تاج یا شانه دارد ،
میگویند بسیار تیز بین و دور بین است و درخوش خبری باو کُتل میزنند ، هد

هد در داستانهای قرآن پرنده ای است که پیغامهای سلیمان پادشاه مقتدر

بنی اسرائیل را به بلقیس ملکه کُبا رسانیده .

(حضرت ولی امرالله در ترجمه انگلیسی پیغام آور ترجمه کرده اند)

سلیمان : پسر داود پادشاه مقتدر بنی اسرائیل که چهل سال سلطنت کرد و قبا

و بعد را بنا نمود و قوم یهود را باوج عظمت رسانید ، امثال و غزلهای

او از صحائف عهد عتیق است .

کُبا : نام قوم ، منطقه و شهر باستانی در قسمت جنوب غربی شبه جزیره عربستان (در حدود یمن کنونی) بوده که نامش در توراۃ و قرآن آمده است بلکه اش بلقیس بود که حضرت سلیمان بونی عشق میورزید و هدهد نامهرسان آنها بود تا بالاخره باهم ازدواج کردند ، در ادبیات " کُبا " شهر جانان و دیار محبوب است .

مُنقَا : نام دیگر سیمرغ پرنده افسانه‌ای در اساطیر ایران قدیم که گویند بر جبال کوه البرز و قلعه قاف مقر داشته و در اصطلاح صوفیه کنایه از انسان کامل و وجود ناپیدا و بی نشان است .
بُقاء : دوام ، ثبات ، همیشگی .

قاف : کوهی است افسانه‌ای به بلندی آسمان و در اقصی نقاط زمین و از زمرد سبز که مکن مرغ افسانه‌ای عنقا یا سیمرغ می‌باشد .

الأمکان : بدون جا و مکان ، منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است .
آهنگ : قصد ، عزم ، عزیمت ، اراده ، روش .
 و به معنی آواز ، لحن ، نوا ، آوا .

رایگان : چیزی که در راه پیداکنند و چیزی که مفت بدست‌آید آنچه که بی عوض به کسی بدهند .

۲ (ای سیر روح)

هر ضیئیرا نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال کمال مگر
 طیر آفشیده عباد که بشراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده اند و
 بگل‌های بُند توجه نموده ، از گل‌های قُرب محروم گشته اند زهی حِسْرَت
 و حَسْرَت و افسوس و درینغ که با بریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته اند و
 از افسق ابهی دور مانده اند .

طُيُور: پرنده، طُيُور: پرنندگان.

آشِيَان: آشیانه، لائنه، و به معنی خانه، مکن، ماوی.

أُنْبُدُهُ: قلب ها مفرد: فُؤَاد.

شُرَاب: خَآك

فَانِي: نیست شونده، ناپایدار.

بَاقِي: جاوید، پایدار، پاینده.

بُئِد: دور شدن، دوری.

قُرْب: نزدیک شدن، نزدیکسی.

زَهْمِي: در مقام تأسف بکار می‌رود (چقدر، چه بسیار).

كُحِرَت: سرگشته شدن، سرگردان شدن، آشفتگی.

حُكْرَت: افسوس خوردن، دریغ خوردن.

بُرِيغ: حسرت، اندوه، پشیمانی.

أَرْبِيق: شراب ریز، ظرف سفالی یا شیشه ای یا چینی لوله دار و دارای

دسته و گردنه که مقدار کمی آب یا شراب میگیرد (جمع: أَرْبِيق).

رَفِيقِ اَعْلٰی: در مقامی بمغای بهترین و عالی‌ترین همتشین یعنی انبیاء

و مقربان خاص الهی است و در قرآن اطلاق بر جماعت انبیاء و مُلْحَسَاء و

مُقَرَّبِین درگاه الهی گردیده، و در آثار این امر اعظم چنانکه حضرت بهاء الله در لوح

به معنی بهشت برین و جهان جاوید است چنانکه حضرت بهاء الله در لوح

رئیس میفرمایند " دو نفر از این عباد در اول ایام ورود بر رفیق اعلی شتافتند

....."

وَأَفَق: کِرَانِه، نَاحِيه، کُتُور (جمع: آفَاق)

أَبْهِي: روشن ترین، زیباترین، درخشان ترین

کَلْهَای قُرْب: در ترجمه انگلیسی " شخصیت الهی " ترجمه فرموده اند.

۳ (ای دوست)

دِررُؤْمَةٌ قلب جز گُلِ عشق مکارو از دُئیلِ بلبلِ حُب و سُوقِ دست مدار .
مُحَاحِبَتِ اَثْرَارِ را غنیمت دان و از مُرَافَقَتِ اِشْرَارِ دست و دل هردو بردار .

رُؤْمَةٌ : باغ ، گلستان ، سبزهزار . گلزار (جمع رُؤْمِی - رِیاضِ - رُؤْمَات) .

دُئیل : دامن ، پائین لباس (جمع : اُدْیَال) .

حُب : دوست داشتن ، علاقه داشتن .

مُحَاحِبَت : با کسی صحبت داشتن ، با کسی یار و همدم شدن .

اَثْرَار : نیکان ، خوبان ، راستگویان ، (مفرد بَر) .

مُرَافَقَت : همراه ، موافق ، با هم دوست و رفیق شدن .

دوعلت عمده ممکن است که سبب پیوستن انسان به اشرار شود :

علت اول : آگاه نبودن انسان در تشخیص خوبی و بدی و همین سبب

عمده است که انسان چون صیدی بی دست و پا بنام شریران افتد و زندگانی

خویش را تباه سازد بنا براین مقدم بر تشخیص دوست خوب این است که هر

کس قبلاً بداند خوبی چیست و بدی کدام است ، خوبها بطور کلی عبارت

از اخلاق و اعمال و افکاری است که انسان را به اوج سعادت حقیقی میرساند

صدق ، راستی و ادب ، امانت ، علم و دانش ، فضل و کمال ، پاکی و طهارت ،

پایداری و استقامت ، تقوی و پاکدامنی خوبی‌هایی هستند که جز با جمع بودن

این صفات در یک شخص نمی‌توان او را خوب دانست و برعکس چون عکس این

صفات در شخصی جمع شود و یا اگر شخصی به بعضی از این صفات متمسک

باشد و از بعضی دیگر بکلی بی‌نصیب شک نیست که وجودش مفتر و معاشرت

با او در سرنوشت انسان تاثیر شدیدی بر جای گذارد مثلاً اگر ملاحظه شد

شخصی دارای ادب نیست و لولوا اینکه دارای هوش و ذکاوت سرشار باشد مرافقت

ورا ترک و در پی انتخاب کسی برآید که سرمشق نیکوئی برای ما باشد .

یار بد بدتر بود از مار بد

تا توانی میگریز از یار بد

یار بد بر جان و برایمان زنت

مار بد تنها ترا بر جانزند

عادت نوم : فریب ظاهر آراسته اشخاص را خوردن است چه با اشخاصی که

در ظاهر مانند فرشته آسمانی مظهر ملکات فافله ولی در باطن دیو سیرتند .

سعدی گوید :

توان شناخت بیک روز در شمایل کرد

که تا کجاش رسیده است پایگاه سلیم

ولی زبانش این مباحث و غیره نشود

که خست نفس نکردد بالبا سلیم

نکته ای که تذکر آن لازم است این است که در تین حال که ما باید نهایت

دقت را در انتخاب محاسب و رفیق خوب داشته باشیم نباید در تشخیص خوب

و بد دقت را به مرحله تردید و سوء ظن رسانیده و با اندک ناملامتی که من

شیر قصد کرده او را فاسد دانسته با او ترک مرافقت کنیم باید حتی الامکان

قصور و غفلت ها را چشم پوشی نموده و نیز باید متوجه باشیم که بهائوسی

باید با تمام طبقات معاشرت کند تا همه را بوسیله اخلاق پسندیده راهنمایی

کند ولی با اشرار معاشرت نکند که خوی ناسالم آنها چون کوفی ساری در حیات

او تاثیر نماید .

(از کتاب حیوه بهائوسی)

غرضه : منتقلت در فارسی به معنای مشرور و گستاخ

ف (ای پسرانصاف)

کدام عاشق که جز در وطن مستشوق محیل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید ، عاشق صادق را حیات در وصال است و مکتوت در فراق مکرشان از صبر خالی و قلبشان از اضطبار مقدس ، از مد هزار جان در گذرند و بکوی جانان شتابند .

اسم فاعل

طالب : طلب کننده ، جوینده ، خواهان

اسم مفعول

مُتَلَوِّب : خواسته شده ، شخصی خواسته شده

صَادِق : راستگو ، مخلص ، حقیقی و راست .

حیات : زندگی ، زنده بودن ، زنده شدن .

وِصال : رسیدن .

مُکُوت : مسردن .

فِرَاق : دوری ، جدائی ، جدا شدن از یکدیگر .

مُکُور : سینه " قلب " جمع مدور .

اِضْطِبَار : صبر کردن ، شکیبائی نمودن .

حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه عربی میفرمایند :

" يَا بَنِي الْاِنْسَانِ " لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ وَ عَلَامَةُ الْحُبِّ اِحْتِرَافِي وَ قَضَائِي وَ الْاِضْطِبَارُ فِي بِلَائِي .

مضمون بیان مبارک : ای پسرانسان ، برای هر شیئی علامتی است و علامت دوست داشتن صبر است در قضای من و صبرکردن در بلای من :

از جمله مومنینی که موت را در دوری از مظبر امر الهی میدانست جناب نبیل زرنندی ملقب به نبیل اعظم است این ذات محترم که در ریعان جوانی علم هدایت بر افروخت به عراق عرب شافت و حضرت بهاء الله را در بغداد زیارت

نمود و نصیب موفور یافت آیامی بسرور و شادمانی میگذرانند و قعائدی در محافل
 ربّانی انشاء مینمود پس از چندی مامور تبلیغ بایران شد و از بلاد و قُری
 عبور نموده احباب را از وقایع مُتَخَبِر می ساخت همینکه آوازه طبل اُلُت
 در سَنَه ثَمَانین " ۱۲۸۵ " بلند شد بُلای بُلای گویان و لَبیک لَبیک
 زنان بارض سَر پویان گشت بعد از فوز بِلِقَاء و تَجَرُّع صَبَاء و فَا بَا مَر
 محتوم عازم هر مرز و بوم گردید تا در هر ارض و بوم نداء بظهور حضرت ربّ -
 قیوم نماید و بشارت بطلوع شمس حقیقت دهد شب و روز در محامد دلبر دوچین
 و متعلقین نظر بنسبت آستان غزل و قصائد می ساخت و اکثر آیام بشرف
 حضور فائز میشد .

تا آنکه صعود واقع شد از ممیبت کبری و رُزْیَه عظمی چنان تزلزل در ارکان
 افتاد که میگریید و می لرزید و فریاد و فغان باوج اعلی میرسید .
 باری نبیل جلیل از هجران و حرمان چنان سوزان و گریان گشت که هرکس مبهوت
 و حیران میشد میسوخت و میساخت و نرد جانفشانی میباخت تحمل نماند
 صبر و قرار فرار کرد آتش عشق شعله ور گردید طاقت صبوری طاق شد سرخیل
 عشاق گردید و عاقبت در فراق نیر آفاق طاقتش طاق شد بدریا زد و غریق
 بحر فنا شد جان بجانان باخت و برفیق اعلی رسید و از هجران و حرمان نجات
 یافت .

(نقل از تذکره الوفا)

(ای پسر خای)

براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در قَوْلِ مُجَادِلَه نماید و پسر
برادرِ خود تَفْهُوقُ جوید ، بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال .
عباد : بندگان .

غافل : غفلت کننده ، ناآگاه (اسم فاعل)

مُجَادِلَه : بهانه جوئی کردن ، نزاع و ستیز کردن .

قَوْل : گفتار و سخن .

تَفْهُوقُ : برتری جستن ، برتری یافتن ، برتر و بالاتر شدن .

اعمال : کارها ، مفردمفصل .

حضرت بهاء الله میفرمایند: باید بکمال حکمت آنچه مَضْحُوتِ امر مشاهده
میشود ناظر باشید و عامل گردید و اعمال مقدم است بر ائول عمل **مُمَيِّز**
مُمَيِّز تمیزدهنده " بوده و خواهد بود .
و در لوح و رقعا نازل :

" اعمال بمثابه مرآتت و آنچه در انسان مستور در اوظاهر و هویدا "
حضرت بهاء الله میفرمایند :

" رَأَى الْإِيمَانَ " هُوَ التَّقْوَى فِي الْقَوْلِ وَ التَّكْوَنُ فِي الْعَمَلِ .

مضمون بیان مبارک : کم کردن از حرف (اظهار لسانی ایمان آرزید کردن
عمل (اجرای تعالیم) .

از آنجا که هدف و مقصد ظهور کلی الهی در این دور مبارک ایجاد الفت
و محبت عمومی است لذا اگر دو فرد بهائی در مسائلهای از مسائل دینی و یا
در معنی و مفهوم آیهای از آیات الهی اختلاف نظر داشته باشند مادام که
بکمال محبت و صفا به بحث و مذاکره بپردازند و کشف حقیقت نمایند مقبول
است و لکن اگر این بحث و مذاکره منجر به مجادله و مناقشه و ایجاد کدورت

و اختلاف شود مقبول حق نبوده بلکه طرفین اختلاف مردود درگاه الهی و محروم از رحمت حضرتش خواهند بود .

﴿ (أَيُّ پسرانِ اَرْضِ) ﴾

براستی بدانید قلبی که در آن شَائِبَةُ حُكْدِ باقی باشد اَلْبَتَّه بِجَبْرُوتِ باقی من در نیاید و از ملکوتِ تَقْدِیسِ من رَوَائِحِ قُدْسِ نشنود .
اَرْضِ : زمین .

شَائِبَةُ : کمترین آلودگی .

جَبْرُوتِ : عالم قدرت و عظمت الهی .

مَلَكُوتِ : عالم الهی که محیط بر عالم ملک و مُقَدَّسِ از شئون و خُصَائِصِ
عالم مُلک است .

تَقْدِیسِ : پاکیزه ساختن ، منزه کردن .

قُدْسِ : پاکسی ، پاک و منزه بودن .

رَوَائِحِ : بوهای خوش .

حضرت بهاء‌الکله در لوح طب میفرمایند :

قُلِ الْحَدُّ يَأْكُلُ الْجَسَدَ وَالْفَيْضُ يَحْرِقُ الْكَبِدَ .

یعنی : بگو حد میخورد جسد را و خشم میسوزاند جگر را .

حَقْدُ و حُكْدُ بدین معنی است که انسان از خوشبختی و سعادت دیگران محزون و

مغموم گردد و محرومیتِ شخصِ محسود (کسی که بر او رشک و حسد ببرند)

را خواهان شود که این خود در زمرهٔ اخلاق غیر مرفیه به شمار می‌رود حَقْدُ و

حسد در کاهش جسم و جان تاثیر شدید نداشته و اشخاص حسود پیوسته در رنج

روحی و روانی بسر می‌برند و ادامه آن انسان را به امراض گوناگون مبتلا می‌سازد،

شخص عاقل پیوسته باید از موفقیتِ دیگران سرمشق بگیرد و همان طریقی را که

شخص ساداتمند پیموده او هم ببینماید .

حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند :

احباً باید برای حفظ و میانیت و ازدیاد عزت دین الله بواسطه فعاله تشبیهت نمایند و آن این است که از شدت محبت پرستش یکدیگر کنند و کدورت از همدیگر را بقلب خود راه ندهند .

(بیشاد بحسب ص ۲۵۵)

۷ (أی بِرَحْبَ)

از سو تا رُفْرَفِ اِمْتِنَاعِ قُرْبِ وَ بَدْرَهٗ اِرْتِفَاعِ عِشْقِ قَدَمِ نَامِلَهٗ قَدَمِ
اول بردار و قَدَمِ دیگر بر عالم قَدَمِ گزار و در هَرَادِقِ خُلْدِ وارد شو، پس
بشنو آنچه از قلم عَزَّ نَزول یافت .

رُفْرَفِ : طبقه ، جایگاه .

اِمْتِنَاعِ : بلندی و رفعت ، بلندی مقام .

قُرْبِ : نزدیک ، نزد .

بَدْرَهٗ : درختی است محکم و بلند و شبیه سرو که ارتفاعش تا ۴۰ متر و عمرش
تا سه هزار سال میرسد .

قَدَمِ : جاودانی ، ازلیت و لااؤل بودن ، از صفات الهی .

هَرَادِقِ : سراپرده ، چادر بزرگ .

خُلْدِ : بهشت .

قَلَمِ : وسیله تحریر و نوشتن با جوهر ، خودنویسی .

قَلَمِ : در اصطلاح قرآن نخستین چیزی که خداوند آفرید و بدو فرمان داد که بر

لوح محفوظ جریان یافت ، و آنچه هست و خواهد بود به وسیله قلم بر لوح

محفوظ نقش بست ، این قلم قلمی است از نور که طول آن ناملهی میان زمین

و آسمان است

(داشره المعارف اسلامی)

عَزَّ : بزرگی ، رفعت ، عزت .

نُزُولُ : نازل شدن ، از بالا به پائین ریختن .

حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه عربی می فرمایند :

لَا تُحْزَنُ إِلَّا فِي بُعْدِكَ عُنَّا وَلَا تَفْرَحُ إِلَّا فِي قُرْبِكَ بِنَا وَالرُّجُوعُ إِلَيْنَا .

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

محزون مباش مگر در دوری تو از ما و شاد مباش مگر در نزدیکی تو به ما و رجوع کردن تو بوی ما .

(ای پسر عزیز)

در سَبِيلِ قُدْسِ جَالَاکِ شُو و بِرِ افَلَاکِ اُنْسِ قَدَمُ کَذَارِ قَلْبِ رَا بِسُقْلِ رُوحِ بِسَاکِ
کِن و اَهَنکِ سَاخَتْ لُوَلَاکِ نُمَا .

سَبِيل: راه ، طریق .

قُدْس: پاک و منزّه شدن یا بودن .

جَالَاک: چست و چابک ، زرنک .

افَلَاک: سپهر، گردون ، مدار ستارگان (جمع فلک)

اُنْس: الفت ، همدسی .

سُقْل: جلادهنده ، میقل کار .

سَبِيلُ اللّٰه: راه خدا ، منظور طریق اطاعت و اجرای احکام اللّٰه است .

اَهَنکِ سَاخَتْ لُوَلَاکِ نُمَا: قصد تقرب درگاه الهی نما .

سَاخَتْ: حضور ، پیشگاه .

سَاخَتْ لُوَلَاکِ: اشاره به "درگاه الهی" و "مقام قرب" است آنجا که ندای

"لولاک به سمع حضرت رسید .

لُوَلَاکِ: اگر تو نبودى ، منظور حضرت محمّد می باشند که در معراج باین بیان

مخاطب گشتند .

سَبِيلُ لُوَلَاکِ: از القاب حضرت محمّد است زیرا خداوند در شب معراج بایشان

فرمود: "لُوَلَاکِ لَمَّا خُلِقْتَ الْاَفَلَاکِ" یعنی: اگر تو نبودى افلاک را خلق

نمیکردم .

مِعْرَاج: نردبان ، پلکان ، شب معراج شبی است که حضرت رسول "ص" بامر

خدای تعالی عروج کرد بسوی خدا و بمقامی رسید که هیچیک از خلائق بآن مقام

نرسیده اند .

حضرت بهاء اللّٰه در کلمات مکنونه عربی میفرماید:

"فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ أَثْبَتَ قَلْبَهُ جَيِّدًا" حَنَا "مُنِيرًا" لِتَمْلِيكَ
"مُلْكًا" دَائِمًا "بَاقِيًا" أَزَلًا "قَدِيمًا."

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

در اول هر گفتار و سخن مالک شو قلبی خوب نیکو منیر تا اینکه صاحب شوی
ملکی دائم و باقی و ازلی و قدیمی .

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

".... باید بهر نحوی که ممکن است قبل از هر چیز قلب را صاف و نیت را -
خالص نمود و الا اقدام بهیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد"

(ای سایه نابود)

از مَدَارِجُ ذُلِّ وَهَمِ بَکَنَدُ و بِمَدَارِجِ عِزِّ یَقِينِ اُنْثَرَا . چشم حق بگشا تا جمالِ مبین
بینی و تَبَارُکُ اَللّٰهُ اَحْسَنُ اَلْخَالِقِیْنِ گوئی .

مَدَارِجُ : راهها ، در فارسی بمعنای درجهها ، پایهها و پلهها مطلق است .
ذُلُّ : خوار و ذلیل گردیدن ، ضعیف و حقیر شدن .

وَهَمُ : گمان ، خیال باطل ، جمع اوهام .

مَدَارِجُ : مراتب عالیه ، مقامات بلند ، درجات بالا ، پلهها ، درجهها ، آنچه
بدان بالا روند .

جَمَالُ : زیبایی ، خوبی ، حسن صورت یا سیرت .

مُبِینُ : واضح ، آشکار ، هوینا .

جَمَالِ سُبْحَانَ : زیبایی آشکار (منظور مظهر الهی است) .

تَبَارُکُ اَللّٰهُ اَحْسَنُ اَلْخَالِقِیْنِ :

" یعنی : پاک و منزّه است خداوند که نیکوترین آفرینندگان است . "

(این کلمه را در هنگام مسح و در حال تعجب از خوبی و زیبایی کسی یا چیزی

استعمال میکنند) .

همانگونه که ابر جلو خورشید را می‌پوشاند و مانع تابش آفتاب میگردد ظنون

و اوهام هم حجابیست که بآفتاب میشود انسان به حقایق اطراف خود نظر نکند

و فرد همیشه در خیالات خودش غرق باشد و بنسبال حقیقت نرود و وقتی مظهر

ظهور ظاهر میگردد دچار اوهاماتی میشود که از پیشینیان به ارث بر سرده

و متأسفانه چنان در این گرداب ظنون غرق گردیده که از پرتو شمس ظهور

محروم می‌مانند .

حضرت بهاء‌الیه در نماز کبیر می‌فرمایند :

"أَيُّ رَبِّ نَسَأُكَ بِأَنْ تُحَفِّظَنَا مِنْ جُنُودِ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ ..."

یعنی : ای پروردگار قسم می‌دهیم ترا باینکه حفظ کنی ما را از لشکرهای ظنون و اوهام .

و نیز در لوح دنیا می‌فرمایند : بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اُصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و نالت عباد بیچاره اند پاک و طاهر گردد ، این اُصنام حاشند و خُلُق را از طُتو و مُعود مانع .

۱۵ (ای پسر هوئی)

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز بگل یزمرده مشغول
نشود زیرا که هر قرین قرین خود را جوید و بجنی خود انس گیرد .
هوئی : میل و خواهش نفسانی .

فانسی : نیست شونده ، نابود شنی ، ناپایدار .

قرین : نزدیک ، همدم ، یار ، صاحب .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" این زندگانی عالم فانی را اندک زمانی منتهی گردد و این عزت و ثروت
و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و
نفس را بروش و سلوک ملاء اعلی دعوت کنید "

۱۱ (آی پسر شراب)

گور شو تا جِمالم بینی ، و کز شو تا لُحْن و مَوْتِ سلیم را شنوی ، و جاهل شو تا از عِلْمِ نصیب بری ، و فقیر شو تا از بَحْرِ فَنای لَیْزِالِمْ تستِ بیزوال برداری ، گور شو یعنی از مشاهده غُیْرِ جمالِ من و کز شو یعنی از اشتماعِ کلامِ غُیْرِ من و جاهل شو یعنی از سِوایِ عِلْمِ من تا با جسمِ پاک و دلِ کُتیب و گوشِ لطیف باحتِ تَدَمُّمِ تراشی .

شُرَاب: خنک ، زمین .

لُحْن: صوت و آواز ، آهنگ کلام ، آهنگ موسیقی (جمع ألحان ، لُحْن) .

مَوْت: یانگ ، آواز .

سَلیم: نمکین ، زیبا و ثریف .

جَاهِل: نادان .

بَحْر: دریا ، اقیانوس ، هنر عظیم (جمع بَحار ، بَحور ، أَبْحَر) .

فَناء: نروتمندی ، توانگری (ضد فقیر) .

لَیْزِالِمْ: پیوسته ، همیشه ، دائم ، باقی ، ابدی .

بیزوال: از بین نرفتنی ، نیست نشننی ، نابودنشینی .

اشْتِمَاع: شنیدن ، گوش دادن .

سِوَا: جز ، غیر .

کُتیب: خوب ، زیبا ، نیکو ، نجیب .

کُطیف: تمیز و شفاف ، پُر لطیف ، مهربان و با محبت .

ساحت: حضور ، بیشگاه (در فارسی بمعنای فضای جلوه‌خانه ، سخن منزل) .

تَدَمُّم: پاکسی .

حضرت بهاء الله میفرماید :

" ای بندگان دین بنده بوده و شنیدن بگوش ، حرکت در این روز فیروز آواز سرتی

رانشنید دارای گوش نبوده و نیست . گوش نه گوش‌ی است که بدیده از آن -
نگرانی . چشم نهان بازکن تا آتش یزدان بینی ، و گوش هوش فرادار تا گفتار
خوش جانان بشنوی . "

مجموعه الواح ص ۲۵۲

۱۳ (ای صاحبِ دوچشم)

چشمی بریند و چشمی برگشا ، بریند یعنی از عالم و عالمیان ، برگشا یعنی
بجمالِ قدسیِ جانان .

برگشا : بازکن .

جمالِ قدسی : مظهر الهی (حضرت بهاء‌الله) .

جمالِ قدم می‌فرمایند : " ای بنده یزدان "

روز کردار آمد وقت گفتار نیست ، بیک پرودگار آشکار هنگام انتظار نه چشم

جان بگشا تا روی دوست بینی ، گوش هوش فرادار تا زهرمهٔ سروش ایزدی

بشنوی .

مجموعه الواح مبارکه ص ۲۴۹

۱۳ (أی پسران من)

ترسم که از نُفْمِۀ وُزْقا، فیض نبرده دِیَیارِ فُنّا راجع شوید و جمال گل ندیده بآب و گل بازگردید .

نُفْمِۀ : آواز خوش ، سرود، آهنگ (جمع نغمات) .

وُزْقا: کبوتر، در تشبیه به : روح - روح قدسی و هریک از مظاهر مقدسه الهیه اطلاق شده است .

فِیضی : بسیار زیاد، پر عطا و پراحسان ، بسیار، در فارسی با تلفظ فِیضی متداول است .

دِیَیار: خانه‌ها، ساکن ، محلها ، شهرها و قبائل (مفرد دَار) .

فُنّا: نیستی ، عدم ، زوال ، هلاک (نیست شدن وجود فردی و شخصی در وجود کلی الهی) .

جَمالِ گُل : مظهر کلی الهی .

نُفْمِۀ وُزْقا، : "کنایه از آیات مبارکه نازل بر مظاهر مقدسه الهیه است" .

حضرت بهاء الله میفرمیانند که نفسی که از ظهور موعود غفلت نماید در حکم مرده خواهد بود حتی اگر بظاهر زنده بوده از مظاهر حیات جسمانی ماننند اَکُل و شُرَب و مَشی بهره‌مند باشد .

حضرت مسیح میفرمایند : بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند اما تو برو به ملکوت خدا مَوْعِظَه کن. مقصد حضرت مسیح این بود که بگذار آنان که از نظر روحانی به حقیقت ظهور موعود مرده‌اند مردگان جسمانی را دفن نمایند ولی آنان که با و مَوْعِظَن شده‌اند قدم بیش گذارند و از راه خود برنگردند تا شاهد فتح و ظفر را در آغوش گیرند .

۱۴ (ای دوستان)

بِجَمَالِ فَاَنِيْ از جَمَالِ باقی مَکْثَرِید و بِخَاکْدَانِ تَرَابِيْ دِل مَبْنَدِيْد .

جَمَالِ فَاَنِيْ : مَقْمُودِ دَلِيْبَتِگِيْ بِه اَمُورِ ظَاهِرِيْ و مَجَازِيْ .

جمال باقی: زیبایی همیشگی (جمال قدم).

خاکدان ترابی: کنایه از دنیا .

حضرت بهاء الله در لوح ناپلئون در معنی دنیا بیاناتی میفرماید که مضمون

آن بفارسی چنین است :

" ... بگو دنیا عبارت از اِعْرَاقِ و اِنْکَارِ شَما از مَطْلَعِ وَحِي الْهِيْ است و رَوَاوَرْدِ

شَما بِه چيزِيْ که نَفْعِ نِيْمِرَسَانْدِ بِشَما و اَنچِه که امروز شَما را از جَانِبِ خَدَاوَنْدِ

باز دارد اَن اَصْلِ دُنْيَا است دُورِيْ کُنِيْدِ اَز اَن و نَزْدِيْکِ شُوِيْدِ بِه مَظْهَرِ اَمْسَرِ

الْهِيْ "

مولانا میگوید :

چيست دنيا از خدا غافل شدن ني قماش و نقره و فرزندوزن

حضرت بهاء الله میفرماید:

" كُوفَ يَطْوِي بِسَاطِ الدُّنْيَا وَيَسْطُرُ بِسَاطِ الْآخِرِ "

مضمون بیان مبارک : " بزودی جمع میشود بساط دنیا و پهن میشود بساط

دیگر " .

۱۵ (ای پسر روح)

و وقتی آید که بَلْبَلِ قَدَسِ مَعْنَوِی از بیان اسرارِ مَعْنَوِی ممنوع شود و جمیع
از نغمهٔ رَحْمَانِی و ندایِ مَحْبَعَانِی ممنوع گردید .
بَلْبَلِ قَدَسِ مَعْنَوِی : مقصد جمال قدم است .
اسرارِ سَنَانِی : رازشایِ سَنَوِی .

نغمهٔ رَحْمَانِی : آواز و ندایِ مظهرِ ظهورِ الهی (جمال قدم) .
ندایِ مَحْبَعَانِی : صدایِ الهی و ربّانی .

حضرت سِہاءِ اللّٰہ میفرمایند :

بگو آی دوستان امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحرِ تعالیسی
محروم ننمائید ، از حق میطلبیم جمیع را بطرازِ عملِ پاک و خالص در این یوم
مبارک مزین فرمایید .

۱۶ (أی جَوْهَرِ غَفَلَات)

دَرِیغ که مُدُّ هزارِ لِسَانِ مَعْنَوِی در لسانی ناطق و مدهزار معانی غِیْبِی در لُحْنِی ظاهر و لکن گوئی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیاید .

جَوْهَر : گوهر، هرنگ قیمتی و نفیس مانند الماس و یاقوت و زمرد و فیروزه و غیره .

دَرِیغ : افسوس ، حسرت ، اندوه ، پشیمانی .

لِسَان : لفت و زبانی که بدان مینویسند و تکلم میکنند .

غِیْبِی : پنهانی ، اسرار مستور .

لُحْن : لفت ، آهنگ کلام ، آهنگ موسیقی ، صوت و آواز .

۱۷ (ای کُمُیْنَان)

أَبْوَابِ الْأَمْكَانِ بَارِزًا مَكْتُمَةً وَ دِيَارِ جَنَّاتٍ أَرْزَمَ عَائِشَتَانِ زَيْنَتِ يَافِثَةَ وَ جَمِيعَ أَهْلِ عِيْنِ
 شَهْرِ رُوحَانِي مَحْرُومَ مَآئِدِهِ إِذْ قَلِيلِي وَ أَزْوَاجِ قَلِيلِي هُمُ بَا قَلْبِ ظَاهِرٍ وَ نُفْسِ
 مَقْدَسٍ مَشْبُودِ نَكْتِ إِلَّا أَقْلَ قَلِيلِي .

کُمُیْنَان : همه ، همه کسان ، گروه و جماعت حاضر .

أَبْوَابِ : درها (مفرد باب) .

دَمٌ : خون (جمع دَمَاءٌ) .

الْأَمْكَانِ : بدون جا و مکان ، منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است .

إِلَّا : مگر ، جز ، غیر .

قَلِيلٍ : کم ، اندک ، ناچیز ، لاغر و نحیف .

نَفْسٍ : روح .

أَقْلَ : کمترین .

حضرت بیابا الله میفرمایند : " إِنْ أَلْسِنَتِي آمَنَ بِاللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ -
 الْأَشْهُمِ لَا يُفْقِدُهُ الْمَوْتُ لِعَمْرِ اللَّهِ إِنَّهُ حَيٌّ بَاقِيٌّ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ ... " .

مضمون بیان مبارک : همان کسیکه ایمان آورد به خداوند در این ظهور بزرگ

نمی‌گیرد او را مرگ قسم به خداوند اوست زنده باقی در ملکوت خداوند .

۱۸ (ای اَسْمَاءُ فَرْدُوسِ بَرِّینِ)

أَهْلُ یَقِینِ رَا اِخْبَارِ نَمَایِدِ کِه دَر فَنَاءِ قُدْسِ قُرْبِ رِضْوَانِ رُؤْمَهُ جَدِیدِی ظَاہِرِ کُشْتِه
و جَمِیعِ اهلِ عَالِیْنِ وَ هَیَاکِلِ خُلْدِ بَرِّینِ طَائِفِ حَوْلِ آن کُشْتِه اِنْدِ پَسِ جُہِ
نَمَایِدِ تَا بَآن مَقَامِ دَر آئِیدِ و حَقَائِقِ اَشْرَارِ عَشْقِ رَا اَز شَقَائِقِش جَوئِیدِ و جَمِیعِ
حکْمَتِهایِ بِالرَّغَةِ اَحَدِیَه رَا اَز اَشْمَارِ باقیه اش بیابید .

(قَرَّتْ اَشْمَارُ الْکَثِیْرِ هُمْ دَخَلُوا فِیْهِ اَمْنِیْنِ)

یعنی : روشن شد چشمان کسانی که ایشان در آن داخل شدند و از ایمنان
آوردندگانند .

فَرْدُوسِ : باغ ، بوستان ، بهشت ، (جمع فَرَادِیسِ) .

بَرِّینِ : بالاتر ، برتر ، بلندترین مانند بهشت برین ، خلدبرین ، چرخ برین .

أَهْلُ یَقِینِ : مردم خردمند و با ایمان .

اِخْبَارِ : خبر دادن ، آگاه کردن .

فَنَاءِ : زمین وسیع ، زمین خالی .

رِضْوَانِ : بهشت ، باغ بهشت .

اهلِ عَالِیْنِ : عالی ها و عالیرتبه ها ، فرشتگان بلند مرتبه .

خُلْدِ : دوام ، بقاء ، همیشگی ، خلدبرین ، بهشت برین .

طَائِفِ : طواف کننده .

حَوْلِ : پیرامون و اطراف .

شَقَائِقِ : لاله صحرائی .

حکْمَتِ : عدل .

بِالرَّغَةِ : رسا ، رسیده ، رسیده .

اَحَدِیَه : خداوندی ، الهی .

اَشْمَارِ : میوه ها ، (مفرد : ثَمَر) .

آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجرهٔ انیسا که در فردوس اعظم عرش شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدحش گشتید و آن کلمات این بود .

ظِلّ : سایه .

شَجَرَه : یک درخت ، درخت واحد .

انیسا : درخت کوتاه یا بوته خوشبو و بلندیست که بآن رازیانه یا بادیانسه نیز میگویند .

شَجَرَهٗ اَنِيسَا : مانند اصطلاحات " شجره حیات " شجره البیة ، سدرهٔ طویلی سُرَّةُ الْعَنْتَبِيّی ، کلا" به ذات مبارک مظهر البی حضرت بها، الله اطلاق شده است .

فِرْدَوْسٍ اَعْلَمُ : بهشت بزرگ ، باغ بزرگ .

عَرْش : کاشتن نهال ، درخت نشاندن .

طَيِّبَه : پاک و پاکیزه ، خوب ، حلال .

تَكَلَّمَ : گفتگو کردن .

حضرت عبداللها، در لوح مبارک خطاب به جناب ابن انبهر میفرمایند :

" و اما شجره انیسا هُوَ الْهَيْكَلُ الْكَرِيمُ وَ سُرَّةُ الْعَنْتَبِيّی وَ شَجَرَةُ الْحَيَاتِ وَ الزَّيْتُونَةُ الَّتِي لِالشَّرْقِيَّةِ وَ لِغَرْبِيَّةِ بِكَادَرِيَّتِهِا يُمِينِي وَ لَوْلَمْ تَمُتْ نَارُهَا "

سوره نور آیه ۲۵

و اما شجره انیسا اوست هیكل کریم و سدره منتبھی و شجره حیات و درخت

بابرکت زیتونیکه نه شرقی است و نه غربی بزودی روغنش روشنائی میبخشد اگر چه آتش نگرفته باشد .

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

"اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکتونه یعنی صبح صادق روشن فجر ظهور است که حضرت اعلیٰ تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هشیار نگشتند لذا مدهوش گشتند . "

و نیز میفرمایند :

"هو الله ، ای بنده حق فرصت نیست مختصر مرقوم میشود ، شجره انبیا جمال مبارک است که در ظل شجره الهیه عهد و پیمان بسته شد و عَلَیْكَ
التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ ع "

نقل از آهنگ بدیع سال ۲۹ شماره ۳۲۵

۴۰ (ای دوستان)

رضای خود را بر رضای من اختیار نکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهد
و با دل‌های مرده که با آمال و آرزو آلوده شده‌نزد من می‌آید اگر کُدُر را مقدس
کنید حال آن صحرا و آن فضا را بنظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود.
آمال : آرزوها (مفرد: اُمَل).

کُدُر : سینه ، ابتدا و مقدم هر چیز (جمع کُدُور) .
حضرت عبدالبهاء جَلَّ شَنَاةُہُ در لوحی میفرمایند :

" حقیقت رِفاء اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحَقِّق این مفت
که اعظم مُنْقَبَتِ عالم انسانی است مشکل است چه که بسیار صُغْب و سخت
است حین امتحان معلوم و واضح گردد . "

ماشده جلد ۵

(در سَطْرِ هِشْتَمِ از اَسْطُرِ قُدْسِ که در لوح پنجم از فِرْدَوْسِ است میفرماید)

۲۱ (ای مردگانِ فِرَاشِ نُفُوتِ)

قَرَنها گذشت و مُشْرِکِرانمایه را بابتها رسانده‌اید و نَفْسِ باکی از شما به سَاحَتِ
 قدس ما نیامد، در اَبْحُرِ شَرِکِ مُشْتَفِرُقِ قید و کلمه توحید بر زبان میرانید مُبْغِضِ
 مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید و در اَرْضِ مَنْ
 بکمال خَرَمِ و سُرُورِ مُشِی مینماید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است
 و اَشْیای ارض از تو درگریز، اِگر فِی اَلْجَبَلِهِ بَکْرِ بَکْتاشِ مُتَمَازِ حَزن را از این
 سُرُورِ خوشتر دانی و فَنّا را از این حیات نیکوتر شمیری .
 سَطْر: خط نوشته ، ردیف و خط (جمع سَطُور ، اَسْطُر ، اَسْطَار) .

فِرَاشِ : بستر ، رختخواب ، هر چیز گسترینسی .

اَبْحُر: دریاها (مفرد بَحْر) .

شَرِک: کُفَر ، شریک برای خدا قائل شدن .

مُشْتَفِرُق: سخت در کاری یا حالتی فرورفته ، از حد تجاوز کرده ، در فارسی

غوطه ور ، فرو رفته .

مُبْغِضِ : دشمن داشته شده ، مورد بغض و خشم واقع شده .

مُشِی: راه رفتن ، قدم برداشتن ، قدم زدن .

بَکْر: چشم ، حسن بینایی (جمع اَبْصار) .

فَنّا: نیستی ، عدم ، زوال ، هلاک .

حیات: زندگی ، زنده بودن ، زنده شدن .

فِی اَلْجَبَلِهِ : قدری ، اندکی ، کمی .

قبل از آغاز فعل بیستم کلمات فارسیه میفرمایند :

" در سَطْرِ هِشْتَمِ از اَسْطُرِ قُدْسِ که در لوح پنجم از فِرْدَوْسِ است و نیز در بیانی

قبل از آغاز فصل چهل و هفتم همین کلمات مبارکه چنین نازل شده در سطر
 سیم از اُسْطُرِ قدسی که در لوح یاقوتی از قلم خَفَیْیِی ثبت شده "
 حضرت عبدالبهاء راجع به لوح یاقوتی و لوح پنجم مذکور در بیانات مبارکه
 فوق چنین میفرماید:

" این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است چنین
 الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه درخزانش غیبیه
 محفوظ و مصون است . اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش
 به حق دهد که این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد ."
 لَوْحِ مَحْفُوظِ: عالم الهی ، مقام علم مظهر امرالله .
 شیعه معتقدند که لوح محفوظ را خداوند خلق نموده و در آن همه وقایع کلی
 و جزئی عالم وجود را بنحوی که باید واقع شود ثبت فرموده و محفوظ از هر
 گونه تغییری است .

۲۳ (ای خُصْرُ مِثْرَى)

من بتو مَأْتُوکُم و تو از من مَأْيُوسٌ كَيْفٌ عِثْمَانُ شُجْرَةٌ امیدترا بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دَوْرٌ و من عِزَّتٌ بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذَلَّتْ بی منتهی برای خود پسندیدی آخِرٌ تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار .

كُأْنُوْسٌ : انس گرفته ، خو گرفته .

كَأْيُوْسٌ : نا امید شده ، نومید ، ناامید .

كَيْفٌ : شمیر (جمع اسیاف ، سِیُوف) .

عِثْمَانٌ : تمرد ، سرپیچی ، نافرمانی ، اطاعت نکردن .

بیزوال : پایدار .

ذَلَّتْ : خواری .

آخِرٌ : دیگر ، بعدی پس و بعد .

حضرت بهاء الله در لوح دنیا می فرماید :

" خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کیکی

خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامعه بشناخت "

خدا چون خالق اشیاء و مصدر و مبدا " و منشاء آنهاست و جمیع موجودات به

سبب بهره ای که از تجلی الهی به هریک از آنها رسیده است هستی یافته اند .

لهذا محیط بر اشیاء و عالم بدانها و شامل آنهاست .

پس خدا به هر چیزی نزدیک است حتی نزدیک تر از آن چیز به خود اوست .

منتهی خَلْقٌ او گاه از این تجلی در غُفْلَتٌ می ماند و گاه بدان آگاه میشود یعنی

از جانب حق همه نزدیکی است ، اما خلق ممکن است به حق نزدیک یا از او

دور باشد ، و البته این نزدیکی و دوری را نسبت به تجلی خدا در جهان و فیضی

که از ظهور او به خلق می‌رسد باید منظور داشت ، والا در بین ذات واجب
و عالم امکان فصل و وصل و قرب و بعد به هیچ وجه ممکن نیست .
دوست نزدیکتر از من به من است
و این عجب بین که من از وی دورم

۶۱ (ای پسرِ هَوی)

أهلِ دانش و بینش سالها کوشیدند و بِرِوَالِ ذِي الْجَلالِ فائزِ نَعَمَتند و عَمَرها
دوینند و بِلِقائِ ذِي الْجَمالِ نرسیدند و تو نادریده به منزل رسیده و ناطلبیده
به مطلب و اصل شدی و بعداز جمیع این مقام و رتبه بِحِجابِ نَفْسِ خُودِ چنان
مُحْتَجِبِ ماندی که چَشْمَتِ جَمالِ دوست نیفتاد و دستت بدامنِ یار نرسید.

" فَتَحَبَّبُوا مِنْ ذَلِكِ يَا أُوَلِي الْأَجْمالِ "

پس تعجب کنید از آن ای صاحبان چشم ها " ای بینایان "

وِصال : بهم رسیدن حبیب و محبوب و مبادله محبت.

ذِي الْجَلالِ : دارای جلال و بزرگی " حضرت بهاء الله . "

ذِي الْجَمالِ : دارای زیبایی " حضرت بهاء الله . "

لِقاء : دیدار، ملاقات .

حِجاب : مانع شدن ، پنهان و مستور کردن ، پنهان کردن .

مُحْتَجِب : در پرده مانده ، غافل ، عاری از معرفت .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار

او را از کردار ردور ننموده "

ادعیه محبوب ص ۳۱۰

جمال قدم میفرمایند: بعضی از عباد مشاهده شد بحر فی آمدند و بحر فی

برگشتند الران دو یوم ایشان را از عنایت ابدیه و نعمتهای سرمدیه منع نمود

و محروم ساخت .

۴۴ (ای اهل دیار عشق)

شمع باقی را اُزِیَاحِ فانی احاطه نموده و جَمالِ غلامِ روحانی در عُبارِ تیرهٔ ظلمتِ مستورمانده ، سلطانِ سلاطینِ عشق در دستِ رُعیایِ ظلمِ مظلوم و حَمائِمُ قدسی در دستِ جُفندانِ گرفتارِ جمیعِ اهلِ مُرادِ اِبهی و مُلّا، اعلیٰ نُوحه و تَدَبُّسه مینمایند و شما در کمالِ راحت در ارضِ عُقَلتِ اقامت نموده‌اید. و خودرا هم از دوستانِ خالصِ محسوب داشته‌اید .

"فَباطِلٌ مَا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ"

یعنی : پس باطل است آنچه شما گمان می‌کنید.

اهلِ دِیَار : مردمی که در شهرها بسر می‌برند .

اُزِیَاح : بادها (مفرد : رِیح) .

غُلام : خادم ، بنده .

در قرآن بانبیاء و اولیاء غلام اطلاق شده است ، حضرت بهاء‌الله نیز از حضرتشان باین نام و غلامِ الابهی و هیکلُ الغلام ، هیئتُ غلام ، غلامُ الله غلامُ الروح و نظائر آن یاد فرموده‌اند .

ظُلُمَانی : تیره ، تاریک ، بسیار تاریک .

مُتَعَوِّر : پوشیده ، درپرده .

سلطانِ سلاطین : مظهر امر (حضرت بهاء‌الله) .

رُعیایا : عامه مردم ، قوم و جماعتی که رأیی و سرپرست داشته باشند ، جمعی

کشاورز که در یک ملک تحت فرمان یک مالک باشند (مفرد رُعیة) .

حَمائِمُ قدسی : منظور مظهر الهی است (کبوتر بهشتی) .

جُفند : از پرنندگان وحشی نازای چهره پهن و چشم‌های درشت بیشتر دزویرانه‌ها

و غارها بسر میبرد و به سُومی و نُحُوکت (سُومی نامبارکی ، بد اُختری) معروف

اُختری

است .

سُرادِق : سرایرده ، چادر بزرگ .

أَبْهَسِي : روشن تر (بین) ، زیباترین ، درخشان ترین .

ملاء اعلیٰ : ارواح مقدسه در عوالم الهیة ، ملائکه ، عالم عقول مجردة و ارواح کلیة ، ارواح مجردة مقدسه .

جمال مبارک میفرمایند : " مائده ۸ ص ۴۵ "

" هَرْنَفْسِي الْيَوْمَ بِه كِتَابِ الْهِي عَمَلِ نَمُود و قَلْبِشِ از شُبُهَات و ضَخْبِنَه و

كُنْفَا و مَالِ الْيُنُقِ الْإِنْسَانِ خَاهِر و مَقْدَسِ شِدَا و از اهل ملاء اعلیٰ محسوب... "

نُوحَه : گریه و زاری و ناله و فریاد و شیون .

نُجْبَه : نوحه سرائی ، گریستن بر مرده ، گریه ، زاری و شیون :

۲۵ (ای جِهَلایِ سَعْرُو فِ بَطْم)

چرا در ظاهر دَعْوِی شَبَانِی کنید و در باطن نِزْبِ اَعْنَامِ من شده آید مُثَلِ شَا مُثَلِ سِتَارَةُ قَبْلِ از صبح است که در ظاهر کُزْرِی و روشن است و در باطن سبب اِضْلَالِ و هَلَاکَتِ کاروانهای مُدینه و دِیَارِ من است .

شَبَانِی : جویانی .

نِزْبِ : گرگ (جمع نِزَاب) .

اَعْنَامِ : گوسفندان (مفرد عَنَم) در اصطلاح و ادب اشخاص مظلوم و مومن را به اغنام و خداوند را به شبان و ظالمان را به گرگان تشبیه می کنند .

مُثَلِ : تشبیه ، مفت و چگونگی ، حکایت و قصه و قول و قصه ای مشهور بین مردم که بدان تشبیه کنند .

مِثَلِ : همانند ، نظیر ، شبیه .

سِتَارَةُ قَبْلِ از صبح : اصطلاح فارسی و منظور ستاره زهره یا ناهید است که از درخشنده ترین ستارگان است و گاهی قبل از طلوع و گاهی بعد از غروب ظاهر میشود که همین امر موجب اشتباه کاروانیان میشده زیرا گاهی با طلوع آن به تصوّر اینکه صبح نزدیک است حرکت میکردند و در تاریکی صحرا گم میشدند ، زهره نامگاهی را (کوکب مِثَالِی) و زهره مِثَالِی را (کوکب صَبَاحِی) میگویند .

کُزْرِی : روشن و درخشنده ، مُتَلَاوِلِی ، تابنده (جمع کُزْرِیَات) .

اِضْلَالِ : گمراه کردن .

کاروان : قافله ، عده ای مسافر که باهم سفر کنند .

مَدِیْنَه : شهر (جمع مَدَن ، مَدَائِشِن) .

حضرت بیاء، الله میفرمایند : مقمود از علماء در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می آرایند و در باطن از آن محسروم

أما علمائی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزین اند ایشان به مشابه
 رأس اند از برای هیکل عالم و مانند بصر اند از برای اُمم، لازال هدایت عباد
 به آن نفوس بوده و هست "

امر و خلق جلد ۲

در لوح اتحاد میفرمایند :

" نفوسیکه از بحر بیان رحمن آشامیده‌اند و بافق اعلی ناظرند باید خود را در
 یک صُقع و یک‌مقام مشاهده کنند اگر این فِقره ثابت شود و بحَوْل و قَوْه الهی
 محقق گردد عالم جَنّت ابھی دیده شود "

۲۶ (ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته)

مَثَلِ سِنَا مِثْلِ آبِ تَلْخِ صَافِي است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون بدست صَرَّافِ ذَاتِ قَهْ أَحَدِيَهْ اُفْتَدَ قَطْرَةً از آنرا قبول نفرماید بلسی تَجَلِّيِ آفتابِ در تَرَابِ و مِرَّاتِ هردو موجود و لکن از فَرَقْدَانِ تا اَرْضِ فُشْرُقِ دَانِ بلکه فُزُقِ بِي مُنْتَهِيِ در میان .

صَرَّافِ : زرشناس ، کسیکه پول خوب را از بد جدا میکند ، تبدیل کننده پولها به یکدیگر .

ذَاتِ قَهْ : حس چشایی ، یکی از حواس خمسه که بوسیله آن طعم ها در دهان حس میشود .

أَحَدِيَهْ : منسوب به احد، خداوندی ، الهی .

مِرَّاتِ : آئینه (جمع مرايا) .

فُزُقِدِ : ستاره ای است در صورت فُلْکِي دَبِ اصْفَرِ از ستارگان قطبی و نزدیک آن ستاره دیگری است و هردو را فَرَقْدَانِ یا فَرَقْدِيْنِ میگویند ، در عربی اسم مثنی است و در فارسی دو برادران و دو برادر هم گفته اند .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

صَرَّ اَيْنِ مَظْلُومِ زَنْجِيرِ وَ كُنْدِ اَرْضِ طَا (طهران) نبوده و همچنین ظالم ظالمهای ارض میم (مازندران) نه بلکه از نفوسی است که دعوی محبت مینمایند و خود را از اهل بهاء میشمردند و لیکن مطیع نفس وهوی مشاهده میکردند .

ماثده آسمانی جلد هشتم ص ۱۲۲

لسان عظمت میفرمایند :

" ای بندگان از کردار بد پاک باشیدو بگفتار پروردگار رفتار کنید این است سخن خداوند کیتا .

حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک خطاب به محمد قبل حسن میفرمایند :

"از هر نفسی نار اَمَل و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست"

"..... تاثیر کلمه از تقدیس نفس بوده هست ."

انسان از آنجائیکه همیشه در معرض خطا و نسیان است ممکن است گاهی هوی و هوس او را از سبیل مستقیم و نیت صحیح منحرف ساخته و همان اعمال نیک را بقصد و نیت فریب عامه خلق و ریاکاری بکار برد اعمال چنین شخص ریاکاری هرچند بصورت ظاهر آراسته و نیکو باشد در پیشگاه حضرت پروردگار مذموم و عامل آن مغفور و از عنایات رب غفور بی بهره و نصیب خواهد بود. نیت پاک در اعمال مانند ریشه و اصل درخت است که وسیله جذب مواد لازمه از زمین گشته و شجر را بارور می‌نماید و اعمال ریاکارانه ، درخت بی ریشه‌ای را مانند که موقتا! نمایشی داشته و بزودی پژمرده و معدوم خواهد شد .

معارف عمومی جزوه ۲۲

۲۷ (ای دوستِ لسانی من)

قدری تأمل اختیارکن ، هرگز شنیده‌اشی که یار و اُغیار در قلبی بگنجد پس اغیار
را بران تا جانان به منزل خود درآید .

تأمل: دقت کردن ، اندیشه کردن (در فارسی به معنای درنگ کردن و صبر
کردن نیز گفته میشود) .

اُغیار: دیگران ، سایرین (مفرد غیر) .

لسان عظمت میفرمایند :

" ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی بیگانگان مردمانی
هستند که شما را از یگانه دور می‌نمایند . "

آهنگ بدیع شماره ۴ سال ۲۵

و نیز در لوحی میفرمایند :

" دوستان الهی باید به تقوی الله قلوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه
سزاوار نیست مقدّس دارند "

در لوح دنیا نازل :

" کلمه الهی به مثابه نهالست مَعْرُورٌ و مُسْتَقَرُّش اَقْبَدُهُ عِبَادَی باید آنرا به
کوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد فرعی از افلاک بگذرد . "

۲۸ (ای پر خُشای)

جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مَغْفَر داشتیم مگر قلوبی را که محلّ
 نُزُولِ تَجَلّی جمال و اِجْلالِ خود مُعین فرمودم و تو مُنْزِل و محلّ مرا بغیر من
 گذاشتی ، چنانچه در هر زمان که ظهورِ قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود
 ، یافت اغیار دید و لامکان بحرّم جانان شتافت و مَعَ ذَلِک سَتْر نمودم و بِسَر
 نکشودم و خِجَلتِ ترا نپسندیدم .
 نُزُول : پائین آمدن ، نازل شدن .

تَجَلّی : روشن شدن ، هویدا شدن ، تابش انوار حق .

اِجْلال : بزرگی و محترم داشتن ، گرامی داشتن .

مَعَ ذَلِک : با وجود این ، با اینهمه ، با اینحال .

سَتْر : پوشاندن ، پنهان کردن .

الْمکان : بدون جا و مکان ، منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است .

بِسَر : راز ، امر پنهان .

جمال مبارک در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه نازل شده میفرمایند :
 "....، محبوب آنستکه مَدانِ قلوب که در تَصَرّف جنود نفس و هوی است بِسِیْفِ
 و حکمت و تبیان مفتوح شود لذا هر نفسیکه اراده نصرت نماید باید اول
 بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تَصَرّف نماید و از ذکر مَارِئِ الْکَه
 محفوظ دارد و بعد بمَدانِ قلوب توجه کند"

و در لوح دیگر میفرمایند :

".... آنچه عِنْدَالله محبوب بوده قلوب صافیّه عباد او بوده و خواهد بود که

شاید معدودی چند از نفس و هوی ظاهر شده بمقرّ قرب بقا درآیند ..."

رساله راهنمای تبلیغ

حضرت بهاء‌الله میفرمایند :

" این مُلَمَّ است که قلب عَرْشِ تَجَلّی رحمانی است . "

و نیز میفرمایند :

" برستی میفرمایم قلب انسان و دیعه حضرت رحمن است . "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" قلب که و دیعه رحمانیه است او را از آرایش خودپرستی پاک و مقدّس نموده

بِاِکْلِیلِ نَوایایِ خالِصه مَزینِ نَعائید . "

و نیز میفرمایند :

" ای عکّاسِ ماهرِ صفحهِ قلبِ را از جمیعِ نُقُوشِ و الوانِ و زُنْگارِ و غبارِ ممتا ز

نعاوِ ملکوتِ ابهی کن تا انعکاساتِ ملاءِ اعلی در او افتد و پرتو شمسِ حقیقت

در او بتاید . "

آهنگ بدیع سال ۵ شماره اول شهرالجلال ۱۰۷

۲۹ (ای جوهرِ هوی)

بَسَا سَحْرُكَاهان كه از مُشْرِقِ الْأَمْكَانِ بَمَكَانِ تَوَأْمَدَمِ وَ تَرَا دَرِ بُشْتَرِ رَاحَتِ بَغِيْرِ
خود مشغول یافتم و چون برقِ روحانی بِغَمَامِ عَزِّ سُلْطَانِي رَجوع نمودم و در مَكَانِ
قُرْبِ خود نزد جُنُودِ قَدَسِ اظهَارِ نداشتم .

بَسَا: چه بسیار .

غَمَام: ابر .

مَكَانِین: محل های پناه بردن و پنهان شدن .

جُنُود: لشکریان (مفرد جُنْد) .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قَوْلُهُ الْأَحْلَى :

" حقیقت کلیه را در این جهان طلوع و غروبی و شب و روزی ، ایام ظهیر
مظاهر مقدسه یوم اشراقست یوم وصالست یوم سَطُوعِ انوار جمال است پس از
أَفُولِ شمس حقیقت یوم فراق است وقت غیاب است لَيْلِ هجران است تا ظهور
ثانی و طلوع دیگر نظر بآفتاب فرما شمس حقیقت را مثال آفتاب آسمانی است
اما این طلوع و غروب نسبت به عالم خَلْقِ است نه حق "

" مائده جلد ۹ "

۳۰ (ای پسر جُود)

در بادیه های عَدَم بودی و تُرَا بِعُنْدِ تُرَابِ اَثَرِ در عالم مُلکِ ظاهِرِ نمودم و جمیع ذراتِ مُشکِنات و حقائقِ کائنات را بر تربیت تو گذاشتم چنانچه قبل از خروج از بطنِ اُم دو چشمه شیرِ منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گذاشتم و حُبِّ ترا در قلوبِ اِلْقَا نمودم و بِصِرْفِ جُودِ ترا در ظِلِّ رُحْمَتِ پروردم و از جوهرِ فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود، از جمیع این مراتب آن بود که بَجَبْرُوتِ باقی ما در آشی و قابلِ بخششهای غیبی ماشوی و تو غافل چون بشمر آمدی از تمامی نَعِیمِ غَفَلت نمودی و بگمانِ باطل خود پرداختی بِنَقْمِ کسه بِالْمَرَّةِ فراموش نمودی و از بابِ دوست بایوانِ دشمن مَقَرَّ یافتی و مسکن نمودی. بادیه: بیابان .

جُود: کرم، بخشش .

عَدَم: نیستی، فقدان، نبودن مطلق (نقطه مقابل وجود).

تُرَاب: خاک، ترابِ امر: وسیله حقیقی ایجاد که همان امر و مشیت الهیه است .

عالم مُلک: جهان آفرینش و عریبه شهود است که مخلوق حق و مستفیض از - انوار حق میباشد، و در مقابل ملکوت است که عالم غیب و عالم امر اوست .
مُشکِنات: مخلوقات، انسانها، چیزهایی که ملاحیت بروز و ظهور داشته باشند .

کائنات: موجودات (مفرد کائِن).

بطن: شکم .

اُم: مادر .

اِلْقَا: افکندن، انداختن .

صرف: خالص و محض، بی شائبه، بی غش .

ظِل: سایه .

جَبْرُوت : عظمت و جلال ، عالم جبروت عالم صفات و اسماء الهی است که بمضمون فرموده حق در قوه بیان مستور و مکتون است و فوق عالم ملکوت می باشد . (عالم امر)

نَعِيم : وسعت و فراوانی معیشت (در فارسی به معنای مجازی بهشت نیز آمده است) .

بِالْمُرَّةِ : در فارسی : یکباره ، یکبارگی ، هرگز ، به هیچوجه .

باب دوست : منزله دوست (درگاه الهی) .

ایوان دشمن : جایگاه دشمن (مقر شیطانی غفلت از حق) .

جمال قدم میفرمایند قوله تعالی :

" دوست یکتا میفرماید عالم خلق شد و امم از عرصه عدم بوجود آمد که شاید سبب و علت هستی و خلق خود را بیابند و بدانند عهدها گذشت و قرنهای تمام شد هنوز ادراک ننموده اند که از کجا آمده اند و کجا میروند و برای چه آمده اند هر صاحب درایتی متحیر و هر صاحب ذکاوتی متفکر اعمال خود عبانده ایشان را از مالک ایجاد منع نموده و الا فیض فیاض مهیمن و محیط بسوده و خواهد بنود "

۳۱ (ای بنده دنیا)

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت .
فراش : بستر .

جمال قدم میفرمایند : " ای سلمان ، القاکن که بسا از اشعار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول یافت و به مقر خود راجع شد .

" مجموعه الواح مبارکه ص ۱۵۶ "

و نیز میفرمایند :

" بسا نسیم رحمن که از مُکَمَّن عَزَّ سَبْحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کَلَّ را در غفلت از جمال منآن بر بستر نسیان غافل یافته و بمقر عَزَّ فردوس اعظم که یمین عرش ربانی است راجع گشته "

" مجموعه الواح ص ۱۶۲ "

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" ... بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیت در مقابل مشرکین ظاهرو قائم و چه آیامها که خِوفا " لِإِنْفِرْکُمْ " ترس از نفسایتان " در حجابات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عَزَّ تَمْکِیْن در ملبین مشرکین واضح و لاشح و هویدا "

" مجموعه الواح ص ۱۸۱ "

جمال مبارک در یکی از آثار مبارکه میفرمایند :

مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد .

۳۲ (ای پسر ارض)

اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جالم داری چشم از عالمیان بردار -
زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در یکدل و قلب ننگد .

حضرت بهاء الله میفرماید :

بکوش پاک ندایم را بشنوید و بچشم پاک بافق و حیم توجه نمائید، بی دیده کسی
که از این عطیه محروم ماند و بی بصر نفسی که مالک قدر را شناخت .

" ادعیه محبوب ص ۳۱۷ "

جمال اقدس ابی در کلمات مکتونه عربی میفرماید :

" قُواذِکَ مُنْزِلِی قَدْسِهِ لِنُزُولِی وَ رُوْحِکَ مُنْظِرِی طَهْرَهَا لِظَهْرِی "

مضمون بیان مبارک چنین است: " قلب تو منزل من است پاک کن آنرا برای -

نزول من و روح تو نظرگاه من است ظاهر و پاک گردان آنرا برای ظاهر شدن من "

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" به قلبی طافح (سرشار، لبریز) به محبت الله و لسانی ناطق بنکر الله

و دیده‌های متوجه بملکوت الله ناس را به ظهور ^{و ظهور} رب الجنود بشارت دهند. "

حافظ میگوید:

دیده آئینه دار طلعت اوست

بل سرا پرده محبت اوست

۳۳ (ای بیگانگه با یگانه)

شمع دلت بر افروخته دست قدرت من است آنرا ببادهای مخالف نفس و هوس
خاموش مکن و طبیب جمیع علت‌های تو ذکر من است فراموشی منما حنبر مرا
سرمایه خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار.

یگانه : یکتا و بی‌همتا، بی مثل و مانند ، خداوند یکتا و بیمانند.

بیگانگه : غریب ، نا آشنا.

عَلَّت : بیماری ، جمع عَلَل .

بَصْر : چشم .

" طبیب جمیع علت های تو ذکر من است "

بیان مبارک فوق در باره اهمیت دعا و مناجات است .

جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند:

اتْلُوا آیَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ ۚ إِنَّ الْكُفْرَ لَمْ يَتْلُ لَمْ يَسْـَٔوْا
بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ .

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

تلاوت کنید آیات خدا را در هر صبح و شام کسیکه تلاوت نکرد و فائز کرده است

بعهد و میثاق الهی "

و در تبیین این حکم مبارک در رساله سئوال و جواب میفرمایند:

مقصود جمیع ما نَزَلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْبُيَّانِ است "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

دعا واسطه ارتباط میان حَقِّ و خَلْق است و سبب توجه و تَعَلُّق قلب هرگز نیست

از اَعْلَى بَادِنِی بدون واسطه تعلق و ارتباط حاصل نکرد اینست که بنده باید

بدرگاه احتیث تضرع و ابتهاج تطیید و نماز و نیاز آرد .

اُثْنَى : مرتبه بالاتر، کنایه از عالم الهی ..

اُثْنَى : مرتبه پایین تر، عالم بشری .

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح میفرماید :

" ای مشتاق عشق ناله از سرجان بکن تا در دل جانان موثر آید و گریه از چشم

روح نما تا بلبقای محبوب روشن شود از سوزش قلب بزار تا جمال یار بینی

و از آتش عشق بسوز تا چون سمع از حُسن نگار برافروزی "

" بیاد محبوب ص ۳۵۳ "

۳۴ (ای برادر من)

از لسانِ شکرینم کلماتِ نازنینم شنو و از لبِ نمکینم کُسیلِ قدسِ معنوی
 بیاشام یعنی تخمهای حکمت لکنیم را در ارضِ ظاهرِ قلبِ بیفشان و بآبِ یقین
 آتش ده تا شُبُلَاتِ عِلْمِ وَحِکْمَتِ من سُرُسبز از بُلْدَةِ کُطِیْبَه انبات نماید .
 لسان : زبان .

نازنین : دلریا .

کُسیل : آب شیرین و گوارا، آشامیدنیهای اهل جنت " بهشت " نام چشمه ای
 در بهشت .

نَمکین : بایمک ، ملیح و زیبا .

حکمت لکنسی : علم لدنی ، علم الهی و ذاتی مظاهر مقدسه الهیه ، (علمی که
 تحمیلی و کسبی نباشد) .

ارض : زمین ، خاک ، کره خاک .

یقین : دانستن امری بدون شک و گمان ، علم و اطلاع در حد اطمینان .

سُبُل : خوشه ، گیاه و گل سنبُل ، گیاهی گلدار از تیره سوسنی ها که گل های
 بنفش یا سفید آن بشکل خوشه است .

بُلْد : قطعه وسیعی از زمین ، زمین ، شهر اقلیم ، به معنی اقالیم و ممالک
 نیز آمده است .

کُطِیْب : پاک و پاکیزه .

انبات : رویانیدن ، روئیدن گیاه .

جمال اقدس ابهی میفرمایند :

" اَمَلٌ كُلُّ الْخَيْرِ هُوَ الْاِعْتِمَادُ عَلَى اللَّهِ وَالْاِنْتِیَادُ لِأَمْرِهِ وَالرِّفَاءُ
 بِمَوْضَاعِهِ "

یعنی : اصل و اساس همه نیکی ها اعتماد و توکل برحق و انقیاد به امر او و -
راضی بودن به رضای الهی است .

حضرت مولی الوری از واحنا فداه شرط راحتی و آسایش قلب انسان را اعتماد
و توکل در جمیع امور زندگی نکر میفرمایند چنانچه در لوحی میفرمایند:
" هو الاهی ، ای بنده جمال قدم در جمیع امور متوسل به حتی قیوم شو
و متوکل به رب و دود ، قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت
و آسایش نیابد "

" گنجینه حدود و احکام ص ۷۵

۳۵ (ای اهلِ رَضْوَانِ مَن)

نَهَالِ مَحَبَّتِ و دوستی شما را در رُؤْمَهُ قَدَسِ رَضْوَانِ بیدِ مَلَاظَفَتِ غُرُوسِ نمودم و-

بَنِيَانِ مَرَحْمَتِ آبِشِ دادم حالِ نزدیکِ بَشْمَرِ رسیده ، جِهَدِیِ نَمَاثِدِ تا محفوظ

ماند و بِنَارِ اَمَلِ و شَهْوَتِ نَسُوزِ .

رَضْوَانِ : بهشت ، باغِ بهشت .

یَكْتُ : دست .

رُؤْمَهُ : باغ ، گلستان ، سبزه زار .

مَلَاظَفَتِ : نرمی و مهربانی .

غُرُوسِ : نهال یا آنچه مانند آن در زمین کاشته شود، آنچه کاشته گردد .

بَنِيَانِ : " کلمه ایست سریانی ، سریانی با سوریهای اقوامی که در شامات و

بین النهرین اقامت داشتند " ماه بارانهای نافع بهاری (ماه دوم بهاری)

ماه چهارم از سال رومی (برابر اپریل) مجازاً " و بکنایه خود باران بهاری

و باران نیسانی نیز اطلاق شده است .

اَمَلِ : امید : آرزو ، جمع آمال .

جَمَالِ قَدَمِ جَلِّ جَلَالِهِ مِیفرماینند :

" از هَرَنَفْسِ نَارِ اَمَلِ و شَهْوَتِ ظَاهِرِ شُودِ او از حَقِ نَبُودِهِ و نِیست "

طُوبَى لِمَنْ لَبِثَ مَا مَنَعَهُ الْهَوَى عَنْ مَوْلَى الْوَرَى . یعنی " خوشا برای بنده‌ئی

که منع نکرد او را خواهشِ نفسِ از مولایِ مردمان "

۳۶ (ای پسر شراب)

حکمای عباد آنانند که تا سُمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند
سأغر نبخشد و عاشق تا بجمال معشوق فائز نشود از جان نخروشد پس بایسد
حَبّه های حِکْمَت و عِلْم را در ارضِ طَیْبَهٗ قَلْب مَبذول دارید و مستور نمائید تا
سُنبلاتِ حِکْمَت الهی از دل برآید نه از کِل .

حکما: دانایان ، علماء ، دانشمندان ، فلاسفه ، خردمندان ، مفرحکیم .

عباد : بندگان .

سُمع : کوش .

ساقی : آب یا شراب دهنده .

سأغر: جام یا پیمانه شراب خوری .

حَبّه : دانه ، تخم و دانه غله و هرچیز گرد و کوچک که بدان ماند .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" نصرت حق به حکمت و بیان بوده و خواهد بود و بیان هم باید به اندازه
هر نفسی ظاهر شود بگو ای دوستان از قبل از قلم اعلی جاری و نازل که حبه های
و حکمت و عرفان الهی را در ارضِ طَیْبَهٗ جَبْدَه مَبذول دارید شما اَطْبَایِ معنوی
تبدو حکمای حقیقی ، ناسی به مرض های جهل و نادانی مبتلا هستید بایسد
مرض هر یک معالجه گردد " .

جَبْدَه : نیکو، پاک ، برگزیده .

لسان عظمت در لوح اتحاد میفرمایند :

"... تا سَمع نیابید لب نگشایید و تا ارضِ طَیْبَهٗ مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت
را ودیعه نگذارید. القاه کلمه الهی وقتی است که سُمع و بُمُر مستعد باشند و
همچنین ارض ارضِ جُرُز لایق انبات نه و سُمع شُرک لایق اصفاء کلمه توحید

نه .

جَرَز ، جَكَز : زمین خشک و بی گیاه ، سوره زار .

و نیز در همین لوح میفرمایند:

بیان اگر باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت
هلاکت . در الواح کل را وصیت فرمودیم به بیاناتیکه طبیعت و اثر شیر در او
مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و بحد بلوغ رساند .

(انعیسه محبوب)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

" انسان باید بقدر طلب و استعداد و عطش هر نفسی با او تکلم نماید..."

" رساله راهنمای احبای الهی و ترویج

انتشار امرالله "

(در سَطْرِ اَوَّلِ لَوْحِ مَذْكُورٍ وَ مَسْطُورٍ اسْتِ وَ دَرِ سُرَّاقِ حِفْظِ اللّٰهِ مَسْتُورِ)

۳۷ (ای بندهٔ من)

مَلِكِ بِيْرُوَالِ رَا بِاَنْزَالِیْ اَز دَسْتِ كُنْهٍ وَ شَاهَنْشَیْ فَرْدُوسِ رَا بِشَهْوَتِیْ اَز دَسْتِ
 مَدَه اِیْنَسْتِ كُوْتَرِ حَيُّوَانِ كِه اَز مَعِيْنِ قَلَمِ رُحْمٰنِ سَارِیْ كَشْتِه طُوْبِیْ لِلسَّارِبِيْنِ .
 اَنْزَالِ : دَر اِیْنْجَا یَعْنِیْ بِيْرُوِیْ كَرْدَنِ اَز شَهْوَاتِ وَ اِرْتِكَابِ كِنَاهَانِ اسْتِ .
 (مائده جلد ۲ ص ۹۵)

كُوْتَرِ : آب گوارا و شیرین ، نام چشمه یا نهریست در بهشت ، در مقامی
 كِنَاهِه اَز آیَاتِ الهیّه اسْتِ كِه سَبَبِ حَيَاتِ اَبَدِیْ مِیْكَرْدِ .

كُوْتَرِ الْحَيُّوَانِ : آب زندگانی ، قلم اعلی میفرماید " آب زندگانی بیان الهی
 اسْتِ وَ هَمْچُنِیْنِ بِيْنَاتَشِ جِهْدِ نَمَائِدِ شَائِدِ اَهْلِ عَالَمِ اَز اِیْنِ كُوْتَرِ بَاقِیْ بَحِیَاتِ
 اَبَدِیْ فَائِزِ شَوْنَدِ وَ بِنُورِ حَكْمَتِ وَ بِيَانِ اِمْكَانِ رَا مَنُورِ دَارَنْدِ .

حضرت عبدالبهاء در معنی كوثر میفرماید :

" كُوْتَرِ اَمْلَشِ مَشْتَقِ اَز كَثْرَتِ اسْتِ كِه بَمَعْنِیْ اَزْدِیَادِ اسْتِ كُوْتَرِ الهیِ الْیَوْمِ
 نَفْحَاتِ قَدَسِ اسْتِ كِه مَحْبِیْ اَرْوَاحِ اسْتِ "

(مائده جلد ۲ ص ۹۵)

مَعِيْنِ : آب جاری مثل آب چشمه یا هر آب جاری ظاهر بر سطح زمین .

مَعِيْنِ قَلَمِ رُحْمٰنِ : چشمه الهی ، آب گوارای آثار الهی .

سَارِیْ : جاری .

طُوْبِیْ لِلسَّارِبِيْنِ : خوشا بحال کسانیكه می‌آشامند .

۳۸ (ای پسر روح)

قَفْصِ بَشْكَنْ و چون هُمای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نَفْسِ بَکَنَر و با نَفْسِ
رحمانی در فضایِ قدسِ رَبَّانِی بیارام .

هُمَای : پرنده افسانه ای که دیدار آنرا نشانه سعادت و اقبال میدانند .

نَفْسِ : شخص انسان ، در اینجا جسم و جسد .

نَفْسِ : هواشیکه در تنفس وارد ریه میگردد ، روش و طریقه .

جمال اقدس ابی میفرمایند:

" مُثَلِّبِ شَمَائِلِ طَیْرِی است که بَأُجْنِحِهِ منیعه در کمال روح و ریحان در
هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب
و کِجَلِ ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده
صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب
و کِجَلِ قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود . در این وقت آن طایر سماء عالییه
خود را ساکن ارض فانیه بیند .

حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غِیَلِ و بغضامیالائید
تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمایند"

(مجموعه الواح مبارکه ص ۲۲۵)

أُجْنِحَهُ : بالها ، پرها مفرد جناح .

طَیْرَانِ : پرواز کردن ، پریدن .

صُعُودِ : بالارفتن ، ارتقاء جستن .

مُقَهَّرِ : مغلوب ، شکست خورده .

طِیْنِ : کِجَلِ ، خاک .

غِیَلِ : کینه ، بغض ، دورویی .

۳۹ (ای پسرِ رُماد)

براحتِ یومی قانع مشو و از راحتِ بیزوالِ باقیه مکنر و گلشنِ باقی عیش
جاودانرا بگلشنِ فانی ترابی تبدیل منما از زندانِ بصحراهای خوش جان عروج
کن و از قفسِ امکانِ برضوانِ دلکشِ لامکانِ بخرام .

رُماد: خاکستر، خاک .

یوم: روز .

بیزوال: دائمی، ابدی .

گلشن: باغ، گلستان، باغ پرگل .

گلشن: آتشفشان .

عروج: بالا رفتن، بلند و مرتفع شدن .

امکان: عالم وجود، عالم جسمانی، عالم شهود، عالم ملک، این دنیا، چیزی
که وجود یا عدم آن ضروری نباشد .

رضوان: بهشت، باغ بهشت .

دلکش: دلپذیر و جذاب، خوش آیند و رغبت آورنده .

لامکان: بدون جا و مکان، منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است .

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

"..... قسم بآفتاب افق تواناشی اگر دنیا را قدری بود جمالقدم سنین معدودات

در سجن اعظم ساکن نبود انسان تا در دنیاست فی الحقیقه در سكرات بوده و

هست مگر قلوب فارغه که بپسُر الهی در اشیاء ناظرند "

" مائده ۸ ص ۱۰۶ "

و همچنین میفرمایند: دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت

هیبتی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگنید و مباحثید از غفلت

کنندهگان برآستی میگویم که مثل دنیا هفت سراسر ابست که بصورت آب نمایدو

ما حبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب
مانند....." " مجموعه الواح ص ۲۲۸ "

۴۰ (ای بنده مسن)

از بندگی خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن وقت را غنیمت
شم زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی .
حضرت بهاء الله میفرمایند:

" خاتم انبیاء روح بارشاه فداه در جسمن متین فرقان بشارت یوم یقوم الناس
لرب العالمین کما مور قدر وقت را بدانید لعن الله از اکسیر احمر مرغوب
تر و محبوبتر است چه که اکسیر از قرار مذکور لونی را بلونی و یا جسدی را به
جسد دیگر تبدیل نماید و لکن این وقت و این حین که در فرقان یساعت تعبیر
شده و بقیامت مذکور عالم را جان بخشد "

" مانده ۴ ص ۱۶۶ "

خاتم انبیاء: از القاب حضرت محمد است .

جسمن: قلمه .

فرقان: از القاب قرآن است .

یوم الناس لرب العالمین: قیام می کنند مردم برای پروردگار عالمان .
لعن الله: قسم به خدا .

اکسیر: ماده ای که مس را طلا کند .

لسون: رنگ ، جمع : السوان .

جمال قدم میفرمایند:

" اهل الخسران لمن مضت ايامه و ما عرف نفسه "

مضمون بیان مبارک بقا سی :

بدترین زیان برای کسی است که گذشت روزهای او و شناخت خودش را .

حضرت عبدالجبار در تبیین آن آیه مبارکه میفرمایند:

" مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسایی خود نیز محرومست

زلزل باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و بنور خویش را نیز مشاهده
کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود ع " مانده جلد ۲ ص ۵۷

﴿ ای فرزند کنیز من ﴾

اگر سلطنت باقی بینی البته بکمالِ جَد از مُلک فانی درگذری و لکن سُرِ آنرا حکمتها است و جلوۀ این را، رمزها، جز اَفْشِدَه پاک ادراک ننماید.

جَد : سعی و کوشش .

سُر : پوشانیدن .

اَفْشِدَه : قلب ها، مفرد فواد .

جمال مبارک میفرمایند :

" برستی میفرمایم قلب مخزن جواهر مُتَمَنِّعَه ثَمِینَه من است محلِ خُرُف فانیه دنیای دُنْیَه مکتید ، و مُدر محلِ اِنْبَات سُنْبَلَات حُب منست او را بنبار تیره بغضا میالائید، بمقامت مَتَمَف شوید تا قابل ورود ملکوت عَزَم شوید و در جبروت قدم درآئید ..."

" مجموعه لواح مبارک ص ۲۲۲ "

مُتَمَنِّعَه : مرتفع ، بلند مرتبه .

ثَمِینَه : نفیس ، گران قیمت .

خُرُف : ظرف گلی ، سفال .

دُنْیَه : پست و دون .

سُكْر : سینه .

حضرت بهاء الله میفرمایند : "... از عُلُو و دُنُو و عَزت و ذَلت دنیسا مُنَال در کُل احوال بما ناظر باش چه که کل آنچه مشهود مفقود خواهد شد . اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس بعزّت دنیا مسرورند و بعلو آن مفرور .

این از غفلت آن نفوس است " " مجموعه الواح ص ۱۲۵ "

عُلُو : ارتفاع ، بلندی ، عظمت ، رفعت .

دُنُو : در فارسی بمعنی پستی و حقارت و ذلت مطلق است .

۴۲ (ای بنده من)

دل را از غل پاک کن و بی خُند بباطِ قَنَسِ اَحَدِ بَخْرَام .

غل: کینه، بغض، دوروشی

باط: فرس .

اَحَد: یک، یکی، یکتا، از اسماء الهی است .

حضرت بهاء، لنگه میفرمایند :

"... به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود، پاکی دل و دیدن

و پاکی گوش از آنچه شنیده"

و نیز در لوحی میفرمایند:

"... دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید"

"مائده جلد ۴ ص ۳۳"

۳۳ (ای دوستان من)

در سبیلِ رضای دوست مُشی نماشید و رضای او در خُلقِ او بوده و خواهد بود، یعنی دوست بیرضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تَصَرَّف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم نشارد. فَتَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ " پس تفکر کنید در آن ای صاحبان عقول "

سبیل : راه ، طریق .

مُشی : راه رفتن .

در کتاب مستطاب اقدس نازل قوله تعالی :

يَاكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا "عِنْدَ فَقْدَانٍ مَاجِبِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَسْتَأْذِنُوا بِالْمَعْرُوفِ
فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ .

مضمون آیه مبارک بفارسی چنین است :

" مبدا که بخانه نفسی در فقدان ماحب آن داخل شوید مگر بعد از کسب اذن و

اجازه او ، در جمیع احوال باعمال پسندیده تمسک نمائید و نباشید از غافلان "

حضرت مولی الوری میفرمایند :

" جز از خدا و رضای او از احدی ملاحظه مکن نفع امر را منظور دار نه نفع

شخص خویشتن را . "

" مهابیح هدایت جلد سوم ص ۲۵۱ "

و نیز میفرمایند :

نفوسی که الیوم در ظل کلمه الهیه مستظلل باید در جمیع امور اول ملاحظه

مطلحت امرالکّه نمایند پس در مطلحت خویش شتابند تا بنیان بر بنیاد محکم

" مانده جلد ۵ "

متین استوار گردد .

بَدُ مَشْنُو و بد مبین و خود را ذَلِیل مکن و عَوِیل برُمُیَّار یعنی بدمگو تا نشنوی
و عیب مردم را بزرگ بدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذَلَّتْ نَفْسِی میسند تا
ذَلَّتْ تَوَجُّهَی نَکَشاید پس با دل پاک و قلبِ ظاهِر و مَدِّ رَمَقَدَس و خاطرِ مَنزَه
در آیامِ عمرِ خود که اَقَل از آنی محسوبست فارغ باش تا بفراغت از این جسد
فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرر باشی .

عُرَشِی : در معارف اسلامی منظور جایگاه خدا و مقام الهی است ، در معارف
بهائی در مقامی هیکل مقدس مظاهر الهیه است و جِسمِ الطِّفِ اَقَدَس ایشان و
در مقامی امرالله و کلمه الله و نفس ظهور و ذات و نفس مظهر الهی و در مقام
دیگر اَوَّل مَن اَمِن است و در مقامی بفرموده حق " قَلْبُ الْاِنْسَانِ " می باشد ،
چنانکه گفته اند قَلْبُ الْعُرَشِ الْعُرَشِ الرَّحْمٰنِ .

عَوِیل : فریاد ، داد ، شیون ، و گریه .

مُدَّر : سینه .

مَنزَه : پاک و پاکیزه و بی آلائی .

اَقَل از آنی : کمتر از یک آن و لحظه .

فردوس معانی : بهشت معنوی .

مُقَرَّر : محل استقرار ، محل قرار و اقامت ، جایگاه .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید بذیلِ سِتْرِ

پوشند و در اِکْمَالِ نَوَاقِصِ او کوشند نه آنکه از او عیبجویی نمایند و در حَقِّ

او ذَلَّتْ و خواری پسندند نظر خطا پوش سبب بصیرت است و انسان پرهشوش

سِتَّارِ عِیُوبِ هَر بِنْدَه اِبرِ مَعْمِیَّتِ ، پرده دَرِی شَأْنِ وُجُوهِش است نه انسانِ پَرْدَانِش

و هوش " امر و خلق جلد ۳ ص ۱۸۴ "

و نیز میفرمایند:

خاطری نیازارید و کلمه سوه بر زبان نرانید اگر از کسی فضاثل عالم انسانی
و سلوک در رضای الهی مشاهده کنید تمجید کنید و الا مُمْتَو سکوت اختیار
نمائید "

" امر و خلق ص ۱۸۴ و ۱۸۵ "

۴۵ (وای وای ای عاشقانِ هوایِ نُفْسانی)

از مُشَوِّقِ روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیالِ شیطنی دل محکم بسته‌اید ساچد
خیالید و ایشم آن را حق گذاشته‌اید و ناظرِ خرید و نام آن را گُل گذارده‌اید نه
نفسِ فارسی از شما برآمد و نه نسیمِ انقطاعی از ریاضِ قلوبتان وزید نصایح
مُشَفَّاقانَهٗ محبوب را بباد داده‌اید و از صفحهٔ دل محو نموده‌اید و چنین بیائیم در -
سبززارِ شهرت و اُمُلِ تَشَیُّشِ بی‌نهایت .

وای : افسوس و حسرت ، لفظی که برای ابراز درد و رنج بکار میرود .
مُشَوِّق : محبوب ، مورد عشق و علاقه .

شیطان : در آثار الهیه بطور کلی هر چه یا هر که انسان را از حق بازدارد و یا
دورسازد شیطان است لذا در مقامی (نفسِ آماره) است و در مقامی نفوسی که
سبب گمراهی و فریب مردم میشوند .
ساچد : سجده کننده .

نفس : دم و بازدم (هوائیکه در تنفس وارد ریه میگردد و خارج میشود) در -
فارسی بمعنای نسیم نیز آمده .

فارغ در فارسی بمعنی آسوده ، بی‌خبر و بی‌نیاز نیز مُشَطَّح است .
انقطاع : گسستن از خلق و توجه بخدا در جمیع احوال ، گسستن ، بریدن
از ممکنات ، قطع علاقه کردن از ماسوئی‌الَّه ، در امر الهی منظور از انقطاع
فقر و ترک دنیا نبوده بلکه آنستکه هیچ شیئی یا امری از امور انسان را از حق
باز ندارد و انسان اسیر تعلقات فانیه و دنیویّه نگردد که از حق بازماند .
ریاستی : باغها ، مفرد : رُوْمَه .

نصایح : نصیحت‌ها .

مُشَفَّاقانَه : مُشَفِّق ، دلسوز و مهربان .

محبوب : مورد علاقه ، عزیز و گرامی .

بِهائِم : چهار پایان .

أَمَل : آرزو .

تَنْبِيْهِ : خوش گذراندن ، زندگی کردن .

جمال مبارک میفرمایند :

".... عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس اوست وهر نفسی اليوم از نفس

ظهور که جمیع اوامر الهی طائف حول اوست محتجب ماند هیچ عملی اورانفع

نبخشد اگر چه بعمل کل ممکنات عامل شود"

" مائده جلد ۸ ص ۳۴ "

۴۶ (ای برادران طریقت)

چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قُرب حضرت رِیاء دور مانده‌اید مِرْفَرِ جِمال
 در مُرادِیقِ بَیمِثالِ بر عِزَّتِ جِلالِ مُسْتَوِی و شِما بَهِوایِ خُودِ بَجدالِ مِشغُول
 گشته‌اید رِوایِحِ قَدسِ مِیوزد و نَسائِمِ جُودِ در هُبُوبِ و کَلِّ بَرِکامِ مِبتلا شده‌اید
 و از جَمیعِ مَحرومِ مانده‌اید زِهی حُکُراتِ بَرشِما و عَلِیُّ النِّبِیُّ هُم یَمُتُونُ
 عَلِیُّ اَئْیابِکُم و عَلِیُّ اَثَرِ اَقْدامِکُم هُم یَمُتُونُ
 طریق : راه .

نگار : معشوق و محبوب .

قُرب : نزدیکی ،

مِرْفَر : خالص و محض ، بی‌شائبه .

مِرَادِیق : سراپرده ، چادر بزرگ ، خیمه بزرگ .

عِزَّت : تخت ، سریر .

مُسْتَوِی : مستقر و جالس (شونده) .

رِوایِح : بوها ، بوهای خوش یابد .

جُود : کرم ، بخشش .

هُبُوب : وزیدن ، وزش .

رِکام : بیماری و آگیر که در اثر سرما خوردگی عارض میشود .

عَلِیُّ النِّبِیُّ هُم یَمُتُونُ عَلِیُّ اَئْیابِکُم و عَلِیُّ اَثَرِ اَقْدامِکُم هُم یَمُتُونُ :

یعنی : و برکسانیکه ایشان راه می‌روند بر گذشتگان‌شان (مثل گذشتگان‌شان

رفتار می‌کنند) و بر اثر قدمهای ایشان مرور می‌کنند .

جِمالِ قَدَمِ جُلِّ جِلالَه می‌فرمایند :

".... اگر از این جمالِ اَحدِیَّه و شَریعَه جاریَّه و شَمسِ مُشرِقَه و سَحابِ مُرتَفَعَه

و رحمتِ مَنِبسطَه و قدرتِ مَحیطَه خود را مَحرومِ سازید بکدام جِهتِ تَرجِسه

نمائید باری ای عباد نظر کل را از کل جهات بمنصرف داشتیم که شاید
در حین ظهور محتجب نمائید و از مقصود اصلی غافل نشوید "

" مجموعه الواح مبارکه ص ۱۷۸ "

۴۷ (ای پسران آمال)

جامه، غرور را از تن برآرید و توبه تکرر از بدن بیندازید .

آمال : آرزوها (مفر اکل) .

جامه : تن پوش ، رخت ، لباس .

توبه : جامه، لباس ، (جمع ثياب ، اَثواب) .

تکرر : غرور ، خودپسندی .

جمال قدّم میفرماید : " إِنَّ الْإِنْسَانَ مِرَّةً يُرْفَعُهُ الْخُضُوعُ إِلَى كَمَا الْعِزَّةُ وَالْإِقْتِدَارُ وَآخِرُ دِينِهِ الْغُرُورُ إِلَى أَشْفَلِ مَقَامِ الذُّلِّ وَالْإِنْكَسَارِ " .

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

بدرستی خضوع و فروتنی انسان را به آسمان عزت و اقتدار بالا می‌برد و غرور او

را به پست‌ترین درجات ذلت و حقارت می‌افکند .

حضرت عبدالبهاء میفرماید : هرکس فانی تر است در امرالله مؤیدتر است و

هرکس خاضع تر مُقَرَّب تر . (سفرنامه)

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

جميع مشکلاتی که حاصل میشود از افکار مختلف است از آنانیت و خودپسندی است

و این آنانیت و خودپسندی سبب جميع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود

مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگران نپسندد و خودرا بپسندد

خودپسندی عجب می‌آورد تکبر می‌آورد غفلت می‌آورد هر بلائی که در عالم وجود

خامل می‌شود چون درست تحرّی بکنید از خودپسندی است .

(خطابات)

آنانیت : خودپسندی ، تکبر ، خودنمائی ، خودبینی .

در سطر سیم از اَشْطَرِ قَدَس که در لوح یاقوتی از قلم خَفِی ثبت شده اینست :

۴۸ (آی برادران)

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید ، بعزت افتخار منمائید و از ذلّت
 ننگ مدارید ، تم بجمال که کُل را از تُراب خُلق نمودم و البته بخاک راجع
 فرمائیم .

سَطْر : خط ، نوشته ، ردیف و خط ، (جمع : سَطُور ، اَشْطَر ، اَشْطَار) .

لَوْحُ یاقوتی : حضرت عبدالبهاء میفرمایند : این الواح ملکوت است که از قلم
 اعلی در لوح محفوظ مرتوم است : چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت
 نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است ، اگر وقتی نفسی چنین
 الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از
 فردوس است اصل ندارد .

(مائده آسمانی جلد دوم)

لوح محفوظ : علم الهی ، مقام علم مظهر امرالک ، باین اصطلاح در قرآن
 در سوره البروج اشاره گردیده و شیعه معتقدند که لوح محفوظ را خداوند خلق
 نموده و در آن همه وقایع کُسی و جزئی عالم وجود را بنحوی که باید واقع شود
 ثبت فرموده و محفوظ از هرگونه تعبیری است .

خَفِی : پوشیده ، مخفی و پنهان شده .

قَلَمِ خَفِی : اشاره به مظهر امرالهی است .

مدارا : ملائمت و ملاحظت نمودن .

ذِلّت : خواری ، حقارت .

تُرَاب : خاک .

حضرت بهاءالله در لوح مبارک مریم می فرمایند قوله تعالی :

(..... دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا سلطان دین فائز شوی و از حرم

رحمانی محروم نگردی و بقوت انقطاع حجابِ وهم را خُرق کن و در مُکْمَنِ قدس

یقین در آی.....)

خُرق : پاره کردن .

مُکْمَن : جایگاه .

۴۹ (ای پسرانِ شراب)

أَغْنِيَا رَا از ناله، سحرگاہی فقرا اِخْبَار کنید که مبادا از غفلت بَهْلَاکت افتند

و از بَدْره، دولت بی تمییز مانند :

الْكَرَمُ وَالْجَوْدُ مِنْ خَمَالِي فَهَيْبَتُنَا " لَكِنْ تَزِينُ بِخَمَالِي .

شون بیان سبّارک : کرم و بخشش از صفات پسندیده من است پس خوسا برای

کسیکه زینت داد خودش را به صفات پسندیده من .

جمال قدم می فرمایند :

" ...عزّت و ذلّت فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب جمیع

مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بَقِيور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بمعنایات

سلطان لایزال بملکوت باقی درآید "

(مجموعه الواح مبارکه ص ۱۱۱)

مَنْ عَلَى الْأَرْضِ : جمیع کسانی که بر روی زمینند .

و نیز می فرمایند :

اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و لکن جمیع ناس را در کل حین به نَسَا

اِخْبَار مینماید . همین رفتن آب ندائیت از برای این و اورا اِخْبَار میدهد که

تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زُخَارِف اندوخته اند و از حق محروم

گشته اند میدانستند که آن کَنْز بکه خواهد رسید لَا وَنَفْسِ الْبِيَاءِ احدی مَطْلَع

نه جز حق تعالی تَأْنِيهِ .

(مجموعه الواح مبارکه ص ۱۱۲)

خدعه : مکر نمون ، فریب دادن .

آب : پدر .

کَنْز : گنج .

این : پسر .

لَا وَنَفْسِ الْبِيَاءِ : نه قسم بد نفس بیاه .

زُخَارِف : مال و ثروت .

ه (آی سادج هسوی)

حرس را باید گذاشت و بقناعت قانع شد زیرا که لازال حریص محروم بوده وقانع محبوب و مقبول .

سادج ، سادج : بیظ ، ساده ، بی آرایش ، در فارسی بمعنای خالص ، جوهر .
حرس : آز ، طمع ، زیاده خواهی .

قناعت : رضای انسان بآنچه که نصیب وی گردیده است در فارسی بمعنای صرفه جوئی نیز مصطلح است .

لازال : همیشه .

حریص : حرص دارنده .

جمال قدم می فرمایند : ای پسران دانش چشم سر راپلک بآن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید . دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود . بگو ای مردمان تاریکی آز و رشک روشنائی جان را بیوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را .

(ص ۶ دریای دانش)

رشک : حسد .

جمال قدم جَلُّ أَسْمَةِ الْأَعْظَمِ می فرمایند :

"أَسْأَلُ الْعِزَّةَ"

هِيَ قُنَاعَةُ الْعَبْدِ بِمَا رَزَقَ بِهِ وَالْإِكْتِفَاءُ بِمَا قُدِّرَ لَهُ .

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

اصل عزت اوست قناعت کردن بنده به آنچه روزی داده شده بآن واکتفاء کردن به آنچه مقدر کرده شده برای او .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت ، مقصد سهولت معیشت است

زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد.

(ص ۲۲۹ مائده ۵)

شاعر میگوید :

چشم تنگ مرد دنیا دار را

یا قناعت پیکت یا خاک گسور

الله (ای پسر کنیز من)

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر فقیرا غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب و لکن فقر از مایوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بکشاید و در این مقام **أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ مُشْتَوِرُونَ** و کلمنه مبارکه **وَأَلَلَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ** چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهرو هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا مُتَمَكِّن گردد و مقر یابد .

اضطراب : پریشان شدن ، غمگین شدن .

مایوی الله : آنچه غیر خداوند است .

حقیر : کوچک ، ذلیل .

غایت : نهایت ، پایان ، مقصد .

فقر از مایوی الله : از غیر خدا فقیر و تهیدست شدن .

غنای بالله : غنی بودن به آنچه مورد رضای حق است ، بی نیاز شدن از طریق توجّه بحق .

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ : اشاره ای به آیه قرآن سوره محمد آیه ۴۵ که میفرماید **وَأَلَلَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ** ، یعنی خدا بی نیاز است و شما محتاجانید .

مشتور : پوشیده ،

وَأَلَلَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ : اشاره ای است به آیه قرآن سوره فاطر آیه شماره ۱۶ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** .

یعنی : ای مردمان شما محتاجان خدائید و اوست بی نیاز ستوده شده .

صبح صادق : فجر حقیقی ، موقعی که روشنی روز بخوبی آشکار میگردد .

باهر : روشن ، ظاهر ، آشکار .

عرش : تخت شاهی ، سریر سلطنت .

عرش غنا : تخت بی نیازی .

مُتَمَكِّن : جای گیرد ، مستقر گردد .

در کتاب عَهْدِی از لسان عظمت نازل : اِکْرَافِقُ اَعْلٰی از زُخْرُفِ دُنْیَا خَالِیْسِتْ وَلٰکِنْ
در خَزَائِنِ تَوَكَّلِ و تَفْوِیضِ از برای وراث میراث مرغوب لِاَعْدَلِ که گذاشتیم ، گنج
نگذاشتیم و بر رنج نیتزودیم اَیْمُ اَللّٰه در ثروت خوف مستور و خطر نکنون ...

اَیْمُ اَللّٰه : (به تثلثت میم) تسم بخدا (در اصل اَیْمُنُ اَللّٰه یُودِنُ اِست) .
خوف : ترس .

لِاَعْدَلِ که : بی نظیر ، بی همتا ، بی مانند .

۵۲ (ای پسران غفلت و هوی)

دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید چنانچه حَبِّ
غیر مرا در دل منزل داده‌اید بشنوید بیان دوست را و برضوانش اقبال نمائید
دوستان ظاهر نظر بعملمت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست
مخوفی شما را لِاجْلِ شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلائاً
لَا تُحْمِیْ قبول فرموده بچنین دوست جفا مکنید و بگویش بشتابید اینست شمس
کلمه، صدق و وفا که از اَفُقِ أَصْبَعِ مَالِكِ اَسْمَاءِ اِشْرَاقِ فرموده اِفْتَحُوا اَدَانِكُمْ
لِاِسْمَاءِ کَلِمَةِ اللّٰهِ الْمُهَيِّمِ الْفَيُّومِ .

یعنی : باز کنید گوشه‌ایتان را برای شنیدن کلمه خداوند حاکم پاینده .
حَبِّ : دوستی ، دوست داشتن .

رِضْوَان : بهشت .

لِاجْلِ : برای خاطر .

لَا تُحْمِیْ : بی‌شمار ، غیر قابل شمارش .

اَصْبَعِ : (به تثنیث همزه وب) انگشت (جمع اَصَابِعِ) .

مَالِكِ اَسْمَاءِ : منظور مظهر امر الهی است .

حضرت بهاء الله میفرماید :

(بگو ای دستوران) محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند از او -

بپذیرید و بلاهای بی پایانرا از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید از

دشمن دوست نما بگریزید و بدوست یکتا دل بندید . بگو ای مردمان برضای دو

راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده"

(مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۸)

دستوران : پیشوایان زردشتی .

۵۳ (آی ضروران با موال فانیة)

بدانید که غنا کُذیبَت محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بر نُقُورِ قُرب وارد نشود و بمَدینةٔ رِضا و تسلیم درنیاید مگر قلیلی. پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوتِ جاودانی منبتش ننماید و از دولتِ ابدی محرومش نگرداند. قسم بام اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

نُقُور: محل استقرار، جایگاه.

قُرب: نزدیکی.

رِضا: قبول، پسند، قناعت.

اُعْظَم: بزرگتر (ین) (عظیمتر) (ین) بسیار بزرگ و عظیم و عریف.

رِاضِ اُعْظَم: بزرگترین نام خدا (در میان اَسْمَاءِ اللّهِ اسم اعظم "بهاء" می باشد. در قرآن کریم نازل:

وَيَسِّرْ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُحْزَةً الَّتِي جُمِعَ مَالًا "وَعِنْدَهُ يَحْسَبُ اَنْ مَالَهُ اَخْلَصَهُ".
مضمون بیان:

وای بر هر عیب گوی طعنه زننده که فراهم کرد مال را و آماده داشت آنرا میبندد که مالش جاودان میگرداند او را.

(سوره هُمَزَةُ آیات ۱ و ۲ و ۳)

در کتاب عَهْدِی از قلم اعلی نازل:

ثروت عالم را و فاشی نه آنچه را فِنا اُخْذَ نماید و تغییر پنخیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم.

و نیز میفرمایند:

(...) ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تُعْجَبُ بِزُخْرَفِ فَانِيَةٍ وَ تُشْبِثُ بِاسْمِ

باطله جسته و از نَعِيمِ باقیهٔ و اثمارِ شجرهٔ مبارکه محروم گشته‌اند)

(مجموعه الواح مبارک ص ۳۴۹)

نَعِيم : وسعت و فراوانی معیشت ، خوبی و فراخی زندگی ، در فارسی بمعنای مجازی بهشت نیز آمده است .

۴۴ ای اغنیای ارض)

فقراء امانت‌منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و بپراخت نفس خود تمام نپردازید .

"... جمال قدم می‌فرمایند :

"... امانت از برای مدینهٔ انسانیّت بمثابهٔ حصّات و از برای هیکل انسانی بسنزله، عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است .

حصّان : قلعه . ساهگاه

" (مائده آسانی جلد ۴)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"... اگر نفسی بجمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت ذره، قاصر اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصور آتش جان سوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لیکن با امانت و دیانت قائم عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد و درد درمان شود مقصود آنستکه امانت عندالحق اساس دین الهی است و بنیاسد جمیع فرائد و مناقبست اگر نفسی از آن محروم از جمیع ثنّون محروم"

(مائده آسانی جلد ۹ ص ۱۵۱)

حضرت مسیح میفرمایند :

طوبی للفقراء لان لهم ملکوت اللّهِ یعنی : خوشا بفقراء بی نام و نشان زیرا سرور عالمیان گردند .

(مکاتیب جلد ۳ ص ۱۸)

🕉️ 🕉️ (ای فرزند هوی)

از آرایشِ فَنَاءِ بَکِ شُو و با کمالِ آسایشِ در اَفْلاکِ فِقرِ قَدَمِ کُذارِ تا حُضْرِ بَقَاءِ از
عَیْنِ فَنَاءِ بیاشامی .

آرایش : آلودگی .

اَفْلاکِ : آسمانها ، مفرد کُلْکِ بمنزای رضیع و بلند نیز مصطلح است .

حُضْرِ بَقَاءِ : شرابِ همیشه‌دانشی .

عَیْنِ : چشمه ،

فَنَاءِ : نیستی . نیست شدن وجود فردی و شخصی در وجود کلی الهی .

حضرت بهاء الله میفرمایند : ای بنده یزدان ، بی آرایشِ جانِ ستایشِ پروردگار

زبانِ بَگْشا زبیرا از کِلْکِ گُهرِ بارتورا یاد نمود . اگر بی باین بخشش ببری خود

را پاینده بینی .

(مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۱)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" اگر تقرب الهی خواهید از جمیع اشیاء منقطع شوید و از آرایش دنیای فانی

پاک و مقدس گردید در کُحْرِ مُحَبَّتِ اللّهِ مستغرق باشید و بِذِکْرِ وَ تَسْبُحِیهِ اِو

اوقات را حُضْرِ نمائید "

(مائده جلد ۵)

حُضْرِ : احاط کردن

﴿ اُی پسر من ﴾

صَحِبْتَ أَشْرَارَ غَمِّ بِيْفَرَايِدُ وَ مَصَاحِبْتَ اِبْرَارَ زَنْگِ دَلِّ بَرُودَايِدُ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَأْتِيَنَّسُ
مَعَ اَللّٰهِ فَلْيَأْتِيَنَّسْ مَعَ اَحِبَّائِهِ وَمَنْ اَرَادَ اَنْ يَسْمَعَ كَلَامَ اَللّٰهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ
اَصْفِيَاءِهِ .

مضمون بیان مبارک بفارسی :

(کیسکه اراده کرد که انس گیرد با خداوند پس باید انس گیرد با احبای او و -

کسیکه اراده کرد که بشنود کلام خدا را پس باید بشنود کلمات اصفیای او را) .

اَشْرَارُ : بدکاران ، اشخاصی پر شر .

مَصَاحِبَتٌ : گفتگوکردن ، صحبت کردن .

اِبْرَارُ : نیکان ، خوبان و صالحان ، راستگویان .

زَنْگِ : جرمی که در مجاورت هوا و رطوبت روی فلزات بوجود می آید .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" اَقْتِ اِنْسَانَ اَلْفَتَّ بِاِیِّ خِرْدَانٍ وَ كَلْفَتِ اَهْلَ عِرْقَانٍ اَسْتِ چِه معاشرت سرايست
نماید "

در سفرنامه آمریکا در جواب سؤال از چگونگی معاشرت با اشخاص بد عمل
می فرمایند: قَوْلُهُ الْمُبِينُ ، آن نیز دو قسم است ، قسمی صُرُش بخود صاحب عمل

راجع است و متعدی نیست البته باید به حکمت شخصی بدعمل را آگاه و تربیت
نمود ، مریض است باید او را شفاداد ، اما قسمی که صُرُش بدیگران میرسید و

معاشرت با چنان اشخاص سبب سوء اخلاق میشود . در این صورت کُشُر با

آن نفوس جاژنه ، مگر برای کسانیکه بر منع و تربیت قادر و غالب باشند و
حتی الامکان سبب تعدیل اخلاق و تحسین اطوار گردند و اِلَّا حَفِظْ هَيْئَتِ اجْتِمَاعِهِ

از مضرات اعمال آن گونه اشخاص راجع به مرکز عدل و داد است . این است
که در الواح جمال مبارک هم حکم معاشرت با ادیان و وحدت عالم انسان است

و هم منع الفت با اشرار و احتراز از اهل نسی و انکار .

الْفَت : انس یافتن ، خوگرفتن .

كَأَنَّ : ضدیت ، دشمنی .

مُتَعَدًى : تجاوزکننده .

حُشْر : آمیزش ، معاشرت

أَطْوَار : حرکات ، رفتار .

۵۷ (زینهار ای پسر خاک)

با اشرار اَلْفَت مگیر و مَوَانَسْت مجو که مَجَالَسْت اشرار نورجان را بنور حَسْبَان تبدیل نماید .

زینهار : پرهیزکن و حذرکن ، پناه جستن ، امان خواستن ، افسوس و حسرت .
مَوَانَسْت : انس گرفتن ، خوگرفتن .

مَجَالَسْت : هم نشینی کردن .

نار حَسْبَان : آتش جهنم ، آتش دوزخ .

حضرت بهاء الله میفرماید :

" هوما لک بستانى شجره یابکه را در بستان باقى نگذار و البته او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس در خور و لایق نار است پس ای اهل رضوان من خود را از سُموم اَنفَس خبیثه و اریاح کُقیمه که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمائید . "

و در لوح دیگر میفرماید قَوْلُهُ تَعَالَى :

" باید از معرضین در کل شئون اعراض نمائیم و درآنی موانست و مجالست را -
جائز نداریم که قسم بخدا که اَنفَس خبیثه اَنفَس طیبه را میگدازد چنانکه نار حطب یابکه را و حَر تَلَج بَارده را . "

(مائده جلد ۸ ص ۳۹)

یابکه : خشک ، خشکیده .

حطب یابس : چوب خشک .

حَر : گرما ، حرارت .

تَلَج : یخ ، برف .

بَارده : سرد ، خشک .

حضرت عبدالجبار میفرمایند :

" نفوسی که تصدیق نموده‌اند و به هدایت پرداخته‌اند و حال بکلی به پریشانی فکر

مبتلا شده‌اند سبب اینست که این اشخاص با نفوس غافلانه معاشر گشته‌اند

و مخالفت نص صریح الهی ننموده یا اشرار الفت گرفتند و موانست جستند این

است که میفرمایند مجالست اشرار نورجان را بنار حَسْبَان تبدیل نماید زیرا

ممکن نیست که شخص سالمی با شخص مسلولی و یا مجذومی الفت نماید و علت

سرایت نکند امروز جمعی بیخردان که مانند حیوان اسیر عالم طبیعتند و از

جهان الهی خبر ندارند با هر نفسی الفت کنند، القاء شبهات نمایند کم کم این

کَم مَهْلِكٌ ذُرِّ نَفْسٍ مُّسْتَمْعِنٍ تاثیر کند ، زیرا غافلین این آیام را میسزان

أَفْرَاكًا حَسَنًا است و میزان حس ناقص " -

(باشد جلد ۲)

AA (أی پسر کنیز من)

اگر نَفِیضُ رُوحِ الْقُدُسِ طلبی با اَحْرَارِ مُعْأَجِبِ شو زیرا که اَبْرارِ جامِ باقی از کُفِّ ساقی خلد نرشیده‌اند و قلب مردگانرا چون صبح صادق زنده و بنیرو و روشن نمایند .

فِیضُ : برعطا و پراحسان ، بسیار ، در فارسی با تَلَقُّظِ فِیضِ متداول است .
در اصطلاح مَوْفِیةِ حُطُورِ و اِلْقَاءِ اَمْرِ است به قلب بدون اکتساب و زحمست تحفیل . (حُطُورُ : بذهن رسیدن)

رُوحِ الْقُدُسِ : بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء "روح القدس فیض الهیست و اشعه ساطعه از مظهر ظهور " و " واسطه بین حق و خلق است " روح القدس نزد مسلمین جبرئیل و فرشته وحی است و نزد زردشتیان بهمن سروش و نزد مسیحیان یکی از اقانیم ثلاثه (اقانیم ثلاثه ذاتهای سه گانه که نزد مسیحیان خدا ، روح - القدس ، و مسیح میباشد) است و فلاسفه آنرا جوهر عقل میدانند .

اَحْرارِ : آزادگان .

اَبْرارِ : نیکان ، خوبان و صالحان .

جام : پیاله ، ساغر شراب .

باقی : بازمانده ، پاینده ، جاوید ، زنده ، ثابت و برقرار ، یکی از القاب الهی است .

کُفِّ : دست ، کف دست .

ساقی : آب یا شراب دهنده .

خُلْدُ : بهشت ،

صبح صادق : فجر حقیقی ، موقعی که روشنی روز بخوبی آشکار میگردد .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" ... ابرار مانند میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره فضائل گردیند و

بدرجه بلوغ رسند و جمیع ثنون شجر را منطوی در حقیقت خویش مشاهده نمایند
منطوی : پیچیده ، درهم پیچیده ، محو شده ؛ از ... فیه (مائده جلد ۹)

گمان مبرید که اشرار قلوب مستور است بلکه بیقین بدانید که بخطر جلی مَطْوَر
گشته و در پیشگاه حضور مشهود .

غافل : سهل انگار ، بی توجه ، بی خبر .

اشرار : رازها ، مفریتر

مستور : پوشیده و پنهان و در پرده .

جلی : واضح ، آشکار ، روشن .

مَطْوَر : نوشته شده .

حضرت بنیاء الیه در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند :

" لَا تَجْعَلُوا الْأَعْمَالَ شُرَكَ الْأُمَالِ وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْمَالِ السَّيِّئِ

كَانَ أَكْلَ الْمُقْرَبِينَ فِي أَزَلِّ الْأَزَالِ "

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است :

قرار ندهید اعمالتان را دامی برای آرزوهایتان و محروم نکنید آنفوسان را از این

مرجعی که بود آرزوی مقربین از اول اولین .

حضرت عبدالبنیاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ای حزب الله هر نفسی را مشاهده کنید که توجه تام با امر الله دارد و مقصد

محصور در نفوذ کلمه الله شب و روز به نیت خالصه خدمت امر مینماید و ابدا "

در روش و سلوک راحه خودخواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه سرگشته

بیابان محبت الله است و سرمست باده معرفت الله مُنْهِمِک در نشر نفخات

الله و منجذب بآیات ملکوت الله یقین بدانید موفقی ملکوتی شود و موهبت

آسمانی گردد و مانند ستاره صبحگاهی از افق موهبت ابدی بنهایت نیروانیت

درخشنده و تابنده خواهد شد و اگر بشائبه هوی و هوس و خودپرستی مُشَوَّب

یقین است که مساعی عاقبت بی نتیجه ماند و محروم و مایوس گردد "

(٨٦) استقامت و امانت

- مَحْصُور : در حصار قرار گرفته .
- مُنْهَبِك : کوشا و مشغول بامیل و رغبت .
- مُنْجَذِب : شیفته و فریفته ، واله و مجذوب .
- مُكْتَوِب : مخلوط و آمیخته .
- شَاغِبُهُ : آغشی ، آمیختگی ، آلودگی .

مَحْصُور : در حصار قرار گرفته .
 مَّنْهَبِك : کوشا و مشغول بامیل و رغبت .
 مَّنْجَذِب : شیفته و فریفته ، واله و مجذوب .
 مَّكْتَوِب : مخلوط و آمیخته .
 شَاغِبُهُ : آغشی ، آمیختگی ، آلودگی .

مَحْصُور : در حصار قرار گرفته .
 مَّنْهَبِك : کوشا و مشغول بامیل و رغبت .
 مَّنْجَذِب : شیفته و فریفته ، واله و مجذوب .
 مَّكْتَوِب : مخلوط و آمیخته .
 شَاغِبُهُ : آغشی ، آمیختگی ، آلودگی .

براستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده‌اید نزد ما چون روز واضح و قاهر و هویداست و لکن ستر آنرا سبب جود و فضل ماستنه استحقاق شما .
ستر : پوشاندن ، پنهان کردن .

جود : کرم ، بخشش .

استحقاق : سزاوار بودن .

از جمله عواملی که در تخریب اساس دینت در ادوار گذشته موثر بوده فقدان خلوص نیت و رواج بازار ریاکاری و تظاهر بوده زیرا جامعه هر قدر هم بظاهر ساکت و مؤدب و تسلیم بود مبعدا قلوب و ارواح از ریای ریاکاران منزجر و شمشیز شده و بالأخص چون بعضی از پیشوایان مذهبی که معمولاً " سرمشق جامعه شمرده میشدند بیشتر دچار این مرض کشوم بودند عکس العمل بس ناکسواری در پیروان آنها نمودار گشته و رفته رفته خمودت و دلسردی متدینین را احاطه و دور و اطراف ریاکاران متظاهر را ترک کرده و تدریجاً " از محیط دین و دیندار روگردان و گریزان شدند .

این است که در بیانات مبارکه این تظاهرات معموله را بمراحت تقبیح و یارن الهی را بخلوص نیت و ترک ریاکاری و تظاهر و خودنمایی امر میفرمایند .
بقول سعدی :

شک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید

شمشیز : بیزار ، متنفر ، کراهت دارنده .

کشوم : نامبارک ، بدیمن ، بدشگون .

ع (ای پر انسان)

شَبْمَى از زُوفِ دُرْبِیایِ رَحْمَتِ خُودِ بَرِ عَالَمِیَانِ مَبْدُولِ دَاشْتَمِ وَ اَحَدِیْرًا مَقْبِلِ
نِیَانْتَمِ زِیْرَا کِهَرِ کَلِّ اَزِ خُمُرِ بَاقِیِ لَطِیْفِ تَوْحِیدِ بَمَاءِ کَثِیفِ نَبِیدِ اِقْبَالِ نَمُودِه اَنَسَدِ
وَ اَزِ کَاسِ جَمَالِ بَاقِیِ بِجَامِ فَاَنِی تَانِعِ شَدِه اَنَسَدِ .

فَبِئْسَ مَا هُمْ بِمُؤْتَفَعُونَ : (پس چه بداست آنچه ایشان بآن قناعت می کنند) .

شَبْمٌ : قطرات شبیه باران که در شب روی گل و سبزه و لاله نشیند و با طلوع
آفتاب تبخیر شود .

زُوفٌ : کود ، عمیق .

مَقْبِلٌ : اقبال کننده ، روی آورنده ، اسم فاعل .

مُقْبِلٌ : در مقامی منظور مومن است که روی آورنده و اقبال کننده بظهر الهی و
شریعت اوست .

خُمُرٌ : شراب .

مَبْدُولٌ : بخشیده شده ، بذل شده ، عطا گردیده .

لَطِیْفٌ : تمییز و شفاف ، پر لطف ، مهربان و با محبت ، از اسماء اللّه می باشد .
تَوْحِیدٌ : یکتانمودن ، یگانه گردانیدن ، خدایا واحد دانستن ، ایمان بوحدا نیست
الهی .

مَاءٌ : آب ، بمعنای شیر و عصاره نیز گفته میشود .

کَثِیفٌ : آلوده ، نامتیز .

نَبِیدٌ : شراب ، آشامیدنی و شربت (بحرایی نَبِیدٌ گفته میشود) . (بَعَارِسی نَبِیدٌ)
کَاسٌ : لیوان ، کاسه آبخوری ، (جمع کُؤُوس) .

جَمَالِ بَاقِیِ : منظور مظهر ظهور است .

بِجَامِ فَاَنِی : آنچه که از بین رفتنی است ، امورات دنیوی .

جَمَالِ قَدَمِ مِی تَر مَایَنْد :

" ای حسین کأس بقاء با تم ظهور و بروز بایادی ملائکه جنت و نار در دور-

آمده پس نیکو است حال نفسی که از کاس باقی سرزوق شود و کاس فانی را باهلش
 واگذارد قسم بقلم قدم که در هر نفسی اَقْلَبُ مِنْ ذُرَّةٍ شعور باشد بذکر این بین
 و تفکر در آن ابداء " بنیاء اعتناء ننماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد...."
 (مائده جلد چهارم ص ۶ و ۱۰۵)

۴۶ (ای سر خاک)

از خُمر بی مثالِ محبوبِ لایزال چشم میوش و بِخُمَرِ کِدْرَهٗ فانیّهٔ چشم مگشا از دست
ساقی احدیهٔ کَاوُسِ باقیّهٔ برگیر تا همه هوش شوی و از سُروِشِ غَیْبِ معنوی شنوی .
(بگو) ای پست فطرتان از شرابِ باقی قُدَمِ چرا بآبِ فانی رجوع نمودید .
خُمر : شراب .

بی مثال : بی مانند و تشبیه .

محبوب : مورد علاقه ، عزیز و گرامی .

لایزال : پیوسته ، همیشه ، دائم ، باقی .

کِدْرَهٗ - کِنْدَر - کَنَر : تیره ، تیرگی در رنگ .

فانی : نابودشدنی ، نیست شدنی .

ساقی : آب یا شراب دهنده .

أَحَدِيَّةٌ : منسوب به احد ، خداوندی ، الهی .

کَاوُسٌ : کاسها ، لیوانها ، مفر کاسی .

سُروِش : صدا ، آواز .

غَیْبٌ : آنچه برانسان پنهان و مخفی است .

جمال مبارک می فرمایند قوله تعالی :

بنام خداوند بمانند ، ساقی رحیق بقا مالک أسماء بوده طوبی از برای نفسیکه

رحیقِ أَطْهَرِ را در آیام مالکِ قَدَرِ آشامید و ببحرِ عرفان مالکِ ادیان فائز

گشت حیواتیکه در کتاب الهی مذکور است حَیَوةِ أَفْئِنَهٗ و قلوبست بعرفان

محبوب اگر نفسی باین مقام فائز نشود از مُبْتَلِنِ محسوب"

(مانده جلد ۲ ص ۴۶)

رحیق : شراب ناب ، آیات الهیه از آن جهت به رحیق و باده و می تشبیه شده که

سُکَّرِ معنوی و روحانی میآورد .

بقا : همیشگی ، دائمی .

مَالِكِ اسْمَاءَ : مظهر ظهور (حضرت بهاء الله) .
طُوبَى : خوشا .

اَطْهَرُ : پاک ترین (پاکیزه ترین) ، پاک و پاکیزه .
مَالِكِ قَدْرُ : مظهر ظهور (حضرت بهاء الله) .
حَيَاةٌ - حَيَاتٌ : زندگی ، زنده بودن ، زنده شدن .
مَيِّتٌ : مرده .

مَيِّتٌ : مرده ایمانی ، شخص بی ایمان (اطلاق مرده به شخص محروم از ایمان
مختص این ظهور رحمن نیست در انجیل و در اسلام نیز بهمین معنی آمده است) .
حضرت بهاء الله میفرماید :

" خُسْرٌ معانی این ظهور است که از قبل به حقیق مختوم ذکر شده در کلمات
مستور است و بِخَاتَمِ عِزِّ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و می خوانند
و لکن بقطره ای از آن فائز نشده اند "

(ص ۲۷۹ حقیق مختوم جلد ۲)

براستی بدانید که بلائی ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان
مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمالَم که در السواح
زُبُرْجُدی از قَلَمِ جَلَسی جمیع اعمال شما ثبت گشته .
عقاب : عذاب سخت .

زُبُرْجُد : سنگ زینتی و گرانبهائی است نظیر زُمَرَد و برنکهای مختلف که
سبز و زرد آن مشهور است ، در بیان معانی الواح زُبُرْجُدی حضرت عبدالبهاء
در لوح میرزا محمّد باقر هشیار شیرازی فرموده اند قوله الإحلی " سؤال
لوح زُبُرْجُدی و لوح محفوظ نموده بودی این لوح زُبُرْجُدی کتاب عهد است و لوح
محفوظ است که محفوظ بود و مکتوب بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب
عهد لوح زُبُرْجُدی مندرج و مندمج است "

همچنین در سفرنامه امریکا مرقوم است :

" و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات
مکتوبه بوده فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکست و کنایه از اینکه السواح
الهیة را باید بر سنگ های گرانبها نقش نمود .

(مانده جلد دوم ص ۲۱)

جَلَسی : واضح ، آشکار ، روشن .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" ای مردمان ، خود را برای یوم عدل الهی آماده کنید ، زیرا روز موعود فورا
رسیده است "

و نیز میفرمایند :

" آنچه دارید بگذارید و آنچه را که خداوند مالک رِقَاب آورده است محکم بگیرید
مستحقین بدانید اگر از راهی که رفته اید برنگردید عذاب از جمیع جهات شما را
رِقَاب : گردنهای بندگان

احاطه خواهد کرد و امور از آنچه قبلاً دیده‌اید سخت تر خواهد شد " !
و در جای دیگر میفرمیانند :

" ای مردمان ، برای شما میقاتی تعیین کرده‌ایم ، اگر در میقات معین از توجه
به حق قصور ورزید خداوند شما را در قبضه قدرت خود خواهد گرفت و از جمیع
جبات ^{مختاری} ^{الیم} شما را ^{مستذب} خواهد ساخت "

(حال و آینده جهان ص ۱۲)

گنج (ای ظالمان ارض)

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از ظلم احدی نگذرم و این عهد است که در لوح محفوظ مکتوم داشتم و بخاتم عِز مکتوم .
عهد : پیمان ، میثاق ، وصیت ، وفا .

لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ : علم الهی ، مقام علم مظهر امرالله ، باین اصطلاح در قرآن در سوره الْبُرُوج اشاره گردیدو شیعه معتقدند که لوح محفوظ را خداوند خلق نموده و در آن همه وقایع کلی و جزئی عالم وجود را بنحوی که باید واقع شود ثبت فرموده و محفوظ از هرگونه تغییری است .

(از قاموس ایقان)

لوح محفوظ : بمعنی لوح نگه داشته شده به گفته مفسرین اسلامی قرآن لوحی که آنچه بوده و خواهد بود در آن نوشته شده است . می گویند لوح محفوظ از مروارید سفیدی است که طول آن از زمین تا آسمان و عرض آن فاصله ی میان مشرق و مغرب است . معتقدند که این لوح در آسمان هفتم قرار دارد . و جز فرشتگان کسی را از آن آگاهی نیست و از آن روی (محفوظ) خوانده می شود که از دستبرد شیاطین و افزایش و کاهش محفوظ است خداوند با قلم سرنوشت همه چیز را در آن نوشته است . قرآن مجید در این لوح نگاشته شده و این لوح به نام ام الكتاب نیز خوانده می شود .

(دایرة المعارف اسلامی)

مُكْتَمٌ : مهر شده ، تمام شده ، بسته شده بالاک و موم و غیره .
خاتم : مهر ، انگشتر .

جمال قدم می فرمایند :

بگو ای منعبیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند بگیرید و متنبه شوید اگر مقصود این اقوال کخیفه

و اعمال باطله بود حمل این زحمات به چه جهت شده هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده و برآستی میگویم ندای اخلاقی را - بشنوید و خود را از آلائش نفس و هوی مقدس‌دلرید .

(مائده جلد هشتم)

در لوح امین از قلم جمال مبین نازل شده قوله تعالی :

" اِشْتِغَالَ عِبَادٌ بِمُشْتَهَاتٍ نَفْسٍ وَهَوًى دَر زُخْرِفٍ دُنْيَا سَبَبِ غَفْلَتٍ وَ غَفْلَتٍ
چون قوت یابد بفضالت مبدل گردد و عند ما حیوان بصر مبدئی که سبب و علت
این امور غیر مرضیه است جزای اعمال و **اَلَا اُرَا لَآءَ اُظْهَرُ** از شمس است "

(مائده ص ۴)

در قرآن میفرماید : **وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْاَعْدَابِ الْاَدْنٰى دُونَ الْاَعْدَابِ الْاَكْبَرِ لَكُلِّهٖمۡ يَرْجَعُونَ** " یعنی نفوس غافله را بعذاب دنیا مبتلا کردیم پیش از عذاب آخرت که شاید متنبه شوند و رجوع **اِلٰى اَللّٰهِ** نمایند .

(مائده جلد نهم ص ۸۶)

" **سوره مومنون آیه ۷۸ و سوره زخرف آیه ۴۷** "

۶۵ (ای عاصیان)

بر دباری من شما را جری نمود و مبر من شمار اینفلت آورد که در سبیل های
مهربک خطرناک بر مرا کب نان نفس بیباک میرانید گویا مرا غافل شمرده اید
و یا بیخبر انگاشته اید .

عاصیان : نافرمانان ، سرکشان ، غیر مطیع .

بر دباری : صبر ، تحمل ، تاب .

جری : گتاخ ، شجاع و اقدام کننده بهر کار .

سبیل : راه ، طریق .

مهربک : هلاک کننده ، کشنده ، اسم فاعل .

مرا کب : زورقها ، کشتیها ، وسائل نقلیه زمینی و دریائی .

نار : آتش .

گویا : سخن گو ، گوینده ، ظاهرا " (در مورد تردید) .

جمال قدم می فرمایند :

"... اهل ارض غافلند امر الله را بمتابه سائر امور دانسته و میدانند تبا" لهم
و سحقا" لهم زود است مشاهده نمایند آنچه را که حال منکرند و اقبال

نمایند آنچه را که از او معترضند بگو ای بی دانشها بزوراء توجه نمائید تا قصر
ملک الملوک را مشاهده کنید شاید پند گیرید و فی الجمله متنبه شوید

این مظلوم آنچه گفته لوجه الله بوده بر خود رحم کنید و بر مافات قیام نمائید

دی رفت امروز هم میرود این ناپایدار بیک الهی است کل را آگاه مینماید و خبر

میدهد شاید بتدارک تمام قصد مقصد و مقام نمایند .

(مائده جلد هشتم ص ۱۶)

تبا" لهم : خدا نابودشان کند .

سحقا" لهم : خداوند ایشانرا از رحمت خود دور نماید .

زُوراء: بغداد است.

قَصْرُ بَيْتِ الْمَلُوكِ : ملك الملوك كسرى شاهنشاه عجم (فارس) است كه قمرش

بنامدانش در آن ديار بوده وامروز خرابه‌هاي آن باقيست .

مافات : آنچه كه فوت و فراموش شده ، آنچه كه انجام نشده است ، آنچه كه از

دست رفته و گذشته .

دى : ديروز .

۶۶ (أی مهاجران)

لِسَانٍ مَّخْمُوسٍ ذَكَرْنَاكَ مِنْ أَسْتِ بِغَيْبَتِ مِيالائِدِ وَاكْرَنْتَسِرِ نَارِي غَلْبِهِ نَمَائِدِ بَذَكَرِ
عُيُوبِ خُودِ مَشْغُولِ شُوئِدِ نَهْ بِغَيْبَتِ خَلْقِ مِنْ زِيْرَا كِهْ هِرْكَدَامِ اَزْ شَمَا بِنَقْشِ خُودِ
أَبْمُرِ وَاعْرُفِيْدِ اَزْ نَفُوسِ عِبَادِ مِنْ .

لسان : زبان .

ذَكَرَ : حمد و ثنای حق گفتن ، دعاخواندن ، امر یا موضوعی را بزبان آوردن .
غَيْبَتٌ : پشت سر شخصی بدگفتن ، کلامی است که در باره شخصی در غیاب
او گفته شود که چون بگوشش رسد بدش آید .

عُيُوبٌ : جمع عیب .

أَبْمُرٍ : بیناتر ، بصیرتر .

اعْرَفُ : داناتر (ین) آگاهتر (ین) معروف تر (ین) .

در کتاب مستطاب اقدس از قلم اعلی نازل قوله جَلَّتْ عِظْمُهُ :

"قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْقَتْلَ وَالزَّيْنَةَ وَالزِّنَا ثُمَّ الْغَيْبَتُ وَالْاِفْتِرَاءُ اجْتَنِبُوا عَمَّا نَهَيْتُمْ
عَنْهُ فِي الصَّحَائِفِ وَالْاَلْوَاخِ" .

مضمون آیه مبارکه بفارسی :

بتحقیق قتل و زنا همچنین غیبت و افتراء بر شما حرام شده است ، دوری کنید از

عمل بد آنچه نهی شده اید در کتب و صحف و الواح الهی .

در کتاب ایقان میفرمایند :

"... غَيْبَتِ سِرَّاجِ مَنِيْرِ قَلْبِ رَا خَامُوشِ نَمَائِدِ وَ حَيَاتِ دَلِ رَا بِمِيْرَانِدِ ."

و در مقامی از قلم اعلی نازل :

"بَارِي اِي كَلِمَانِ بَرِ اَحْبَابِي حَقِّ اِلْقَاءِ كُنْكَهْ دَرِ كَلِمَاتِ اَحْدِي بَدِيْدَهٗ اِعْتِرَافِي مَلَاخِظِهٗ

مِنْمَائِدِ بَلَكِهٗ بَدِيْدَهٗ شَفِيقَتِ وَ مَرْحَمَتِ مَشَاهِدِهٗ كُنْكَهٗ"

و در قرآن کریم از لسانِ روحی نازل :

"لَا تَجْسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْمِكُمْ بَعْضًا" اُيْحِبُّ اُحْكُم اَنْ يَأْكُلُ لَحْمَ اَخِيهِ
يُمَيَّا"....."

"هرگز از حال درونی همدیگر تجسس نکنید و غیبت یکدیگر را روا مدارید .

(آیه ۱۲ سوره الحجرات)

آیا شما دوست می‌دارید که گوشت برادر مرده ، خود را بخورید"

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

"بدترین خلقِ انسانی و گناه عظیم غیبتِ نفوس است ، علی‌الخصوص مذورش از احبای الهی ، اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت مسدود می‌شد و هر یکی از احبای الهی ستایش دیگران را می‌نمود آنوقت تعالیم حضرت بهاء‌الله نشر می‌یافت . قلوب نورانی می‌گشت . روحها ربّانی می‌شد . عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت امیدم چنانست که احبای الهی بکلی از غیبت بی‌زار شوند و دویک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را سبب نقمت الهی بدانند تا بدرجه رسد که هر نفسی اگر کلمه ، غیبت نماید در بین جمیع احبای رسوا شود زیرا مَبْغُوضِ تَرینِ اخلاقِ عیب جوئی است"

(کنجینه حدود و احکام)

لُقْبَةٌ - نِقْبَةٌ = عقوبت - مجازات در فارسی بمعنای رنجِ سختی
مصطلح است

بدانید چون صُبحِ نورانی از افقِ قدسِ صُدّانی بر دمُدُ البتّه اُشْرار و اُعمالِ شیطانی که در لُیْلِ ظلمانی محمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هرجا گردد .
وُهم : خیال ، گمان .

صُدّانی : خدائی ، الهی ، منسوب به صمد که از اسماءِ اللّٰه است .
لُیْل : شب ، از غروب خورشید تا طلوع .

در لوحی که بر اعزاز و رقای شهید نازل قلمِ اعلی میفرمایند :
" نفوسِ ناعقه غافله این ظهور را هم مثل قبل : قهמידه اند الی حین یومِ اللّٰه را
ادراک ننموده اند و ناس بیچاره را به اوها مات و انکارهای قبل فریب میدهند... "

(مائده ۴ ص ۱۴۱)

ناعقه : فریادکننده : در آثار مبارکه در وصف مدعی باطل و مخالف امر اللّٰه آمده است .

و در مقامی نیز میفرمایند :

"... سُبْحَانَ اللّٰه این چه سُکْر است که عالم را از اِنْتِبَاه منع نموده و این چه نُوم است که جمیع را احاطه کرده قسم با شراقات انوار شمس معانی که از افقِ رَجَن طالِع است که اگر نفسی اَقْل از شُعرِ بِشُور آید خود را باین آیام فانیّه مشغول ننماید و از مقام محمود محروم نکند در پُشتی نفوس مشاهده کنید که جمیع مَقَر و مُعْتَرِفند بِنُا و نیستی آنچه باو مشغولند مع نلک هر یک بشیء اسیر و بشیء . کُتْلِی مشاهده میشوند... "

(مائده جلد ۸ ص ۶۱)

سُکْر : مستی .

اِنْتِبَاه : بیدار شدن ، آگاه شدن .

نُوم : خراب .

شُعر : سر .

چگونه است که بادت آلوده بشکر مباشرت جامه خود ننمائی و بادل آلوده به کثافت شهوت و هوی معاشرتت را جوشی و بممالک قدم راه خواهی
 هَيَاتِ هَيَاتِ عَمَّا أَنْتُمْ تَرِيدُونَ . یعنی : افسوس افسوس از آنچه شما انجام می‌دهید .

شَهْوَت : خواهش نفس و میل به لذت، جمع شهوات .

هَوَى : میل و خواهش نفس ، (معمولاً "خواست‌های بد") .

حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه میفرمایند :

هو الله تعالى

معلوم بوده که **حَقَّ جَلَّ ذِكْرُهُ** مقدس است از دنیا و آنچه در او است و مقصود از نصرت این نبوده که **نَفْسِي بِنَفْسِي** محاربه و یا مجادله نماید سلطان **يُفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ملکوت انشاء را از **بَرِّ وَ بَحْرِ بِيَدِ مُلُوكِ** گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیه **عَلَى قَدَرِ كَرَامَتِهِمْ** اگر در **ظِلِّ حَقِّ** وارد شوند از حق محسوب **وَالْإِنْ رُبَّكَ لَكَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ** و آنچه **حَقَّ جَلَّ ذِكْرُهُ** از برای خود خواسته
 حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه میفرمایند :

"... **حَقَّ جَلَّ ذِكْرُهُ** از برای خود خواسته قلوب عباد او است که **كُنَائِزِ ذِكْرِهِ** و **سُحْبَتِ رَبَّانِيَّةِ** و **خَزَائِنِ عِلْمِ** و حکمت الهیه اند **لَمْ يَزَلْ** اراده، سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و مافیها ظاهر نمایند تا قابیل انوار تجلیات **مُلِكِ أَسْمَاءِ** و صفات شوند، پس باید در مدینه قلب بیگانه رام نیابد تا دوست یگانه **بِمَقَرِّ** خود آید ... حق لزال ناظر بقلوب عباد خود نبوده و اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئون **تَرَابِيَةِ** ظاهر و مقدس شوند و بمقامات **بَاقِيَةِ** وارد گردند و الا آن سلطان حقیقی **بِنَفْسِهِ** **لِنَفْسِهِ** **مُسْتَفْنَى** از گل بوده نه از **حُبِّ** ممکنات نفعی با و راجع و نه از **مُسْتَفْنَى**

ضربى وارد"

و نیز در لوحى میفرمایند :

"ای بندگان " تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده . پس بیاد دوست
بیامیزید و از دشمن بپرهیزید . دشمن شما چیزهای شما است که بخواهش خود
آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را بآن آلوده‌اید . جان برای یاد جانان است
آن را پاکیزه دارید"

(مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۲)

۶۹ (ای پسران آدم)

کَلِمَةً طَيِّبَةً وَاَعْمَالَ طَاهِرَةً مَقْدَمَةً بِسْمَاءِ عِزِّ اَحَدِيَّةٍ مَعْنُوْدٍ نَعْمَايِدْ جِهْدٌ كُنِيْدْ تَبَا
اَعْمَالَ اَزْ غُبَارِ رِيَا وِ كِدُوْرِتْ نَفْسِ وِ هُوِيْ يَاكْ شُوْدْ وِ سَاْحَتِ عِزِّ قَبُوْلِ دِرْ اَيَسُوْدْ
چِهْ كِهْ عِنْقَرِيْبْ صُرَافَانْ وُجُوْدْ دِرْ بِيْشْكَاهْ حُضُوْرْ مَعْبُوْدْ جِزْ تَقْوَايْ خَالِصِ نَبْذِيْرِنْتْ
وْ غَيْرَا زِعْمَلْ يَاكْ قَبُوْلِ تَعْمَايِنْدْ اَيْنَسْتْ اَفْتَابْ حِكْمَتْ وِ مَعْنَايِ كِهْ اَزْ اَفْقِ نَسْمِ
مَشِيَّتْ رُبَانِيْ اَشْرَاقِ فَرْمُوْدْ . طُوْبِيْ لِّلْمُتَّقِيْنَ : خُوْشَا بَرَايْ اَقْبَالِ كُنْفِدِهْ كَاْنْ .

كَلِمَةٌ : هِرْجِزَهْ ، مَعْنِيْ دَارِ اَزْ كَلَامْ ، سَخْنْ ، كَلَامْ .

طَيِّبَةٌ : نِيَاكْ وِ يَاكِيْزِهْ .

سَمَاءٌ : اَسْمَانْ ، فُلْكَ ، بَالَا وِ فُوْقِ وَاَعْلَايْ هِرْجِيْزِ .

اَحَدِيَّةٌ : مَنَسُوْبْ بِهْ اَحَدِ ، خُدَاوَنْدِيْ ، اَلْهِيْ .

سَاْحَتِ : حُضُوْرِ ، بِيْشْكَاهْ .

صُرَافٌ : عِيَاْرَشِنَاسِ ، كَسِيْكَهْ پُوْلْ خُوْبْ رَا اَزْ بَدْجِدَا مِيْكَنْدْ ، تَبْدِيْلِ كُنْفِدِهْ پُوْلْهَا
بِهْيَكْدِيْگِرْ ، اِرْزِشْيَابِ ، كَسِيْكَهْ قَدْرِ وِ بِيْهَايْ چِيْزِيْ رَا مِيْ سَنْجِدْ .

حِكْمَتٌ : دَانَايِيْ ، مَنظُوْرِ اَزْ حِكْمَتِ دِرْ بَعْضِيْ الوَاحِ وِ اَنَاشِرْ كِهْ بَايْدِ مَرَاَعَاَتِ
كِرْدِ دَحْزَمِ وَاَحْتِيَاظِ وِمَلَاْحِظَهْ مَمَالِحِ وِقْتِ وِ مَقْتَضِيَاَتِ اِجْتِمَاعِ وِمَرْدَمِ اسْتِ بَدُوْنِ
اَدْنِيْ اِنْحِرَافِ اَزْ حَقِّ وِ حَقِيْقَتِ وِرَاسَتِيْ وِمَدَاقَتِ .

اَزْ اَفْقِ نَسْمِ مَشِيَّتِ رُبَانِيْ اَشْرَاقِ فَرْمُوْدْ: اَزْ دِهَانِ مَظْهَرِ ظَهُوْرِ مَادِرْشُدْ .

حُضْرَتِ بِيْهَاءِ اَللّٰهِ مِيْفَرْمَايِنْدْ قَوْلَهْ تَعَالٰي :

" يَا حَسَنُ بِكَمَالِ حِكْمَتِ بَخْدَمَتِ قِيَامِ نَمَا بِيْسَارِ اَزْ نَفُوْسِنْدْ كِهْ بَا طَنْشَانِ غِيْرِ
ظَاهِرَا سْتِ مَلَاْحِظَهْ نَمَايِدْ تَا بَدَامْ خَانْتِيْنِ وَاكَاذِبِيْنِ مَبْتَلِيْ نَشُوِيْدْ هِرْ قَوْلِيْ لَآيِقِ
تَصْدِيْقِ نِهْ وَا زِهْرَنْفَسِيْ اَطْمِيْنَانِ جَائِزَهْ بَايْدِ اَهْلِ اَللّٰهِ صُرَافِ حَقِيْقِيْ بَا شِنْدِ مَابِيْنِ
نَاسِ خَالِصِ رَا اَزْ غِيْبَانِ بِنَشَا سِنْدْ اِكْرَ الْيَوْمِ دِرْ مَحَلِيْ صُوْفَايْ مَشْرِكِيْنِ سَرْتَفِعْ شُوْدْ
سَبَبُ مَرْ شَجْرَهْ بُوْدِهْ وِ خُوَا هَدِ بُوْدْ بَادَهْ مَحَبَّتِ اَلْهِيْ رَا بِنُوْشِ وِ بَا هَلْشِ بِنُوْشَانِ .

حضرت عبدالبهاء در توضیح و تبیین عبارت مزبور چنین میفرمایند :

" ای بنده جمال ابهی سؤال از آیه مبارکه نموده بودی که میفرماید " عنقریب صرافان وجود....." معنی این آیه، مبارکه مفضل . ثمرت نه . مختصر بیان میشود و آن اینست که معادای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه شجر بی ثمر در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست . ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک بمانند میوه، ثمر است . الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک ، یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق و مایا و نصایح الهی است . "

(مکاتیب جلد ۲ ص ۳۰۵)

۷۱ (ای پسر عیسی)

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آشی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر
از ملک فانی بترت ز خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام
الهی بیاشامی اگر باین مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ
گرددی .

بساط : فرش .

ملیح : زیبا و ظریف .

نشاط : شادی و خوشحالی .

ید : دست ، از انگشتان تا کتف .

غلام : در قرآن بانبیاء و اولیاء غلام اطلاق شده است ، حضرت بهاء الله نیز از
حضرتشان باین نام و غلام الأبهی ، و هیکل الغلام و هیئت الغلام و غلام الله
و غلام الروح و نظائر آن یاد فرموده اند .

محنت : بلیه ، مصیبت و سختی .

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

"وَأَلِّمُوا الَّذِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هِرْنَفْسِي كَمَا بَيْنَ ظَهْرٍ مُّؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مُّقَابِلٍ أَسْتَأْذِنُ
بِأَكْلِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ"

(مائده جلد ۸ ص ۲۷)

و در مقامی میفرمایند :

".... ای عباد اگر از بحرو غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان
هر دو غنی و بی نیاز گردید نبار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که
مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید"

(مجموعه الواح ص ۲۱۶)

بحرور : دریاها ، مفر بحر . امکان : عالم وجود ، عالم جسمانی ، این دنیا
کون : عالم وجود ، عالم هستی .

۷۱. ای دوستانِ من

یادآورید آن عهدی را که در جبلِ فاران که در بقعۀ مبارکۀ زمان واقع شده بامین نموده‌اید و کلاً اعلیٰ واصحاب مدین بقا را برآن عهد گواه گرفتیم و حال احوال را برآن عهد قائم نمینیم البته غرور و نافرمانی آنرا از قلوب محوموده بقمی که اثری از آن باقی نمانده و عن ندانسته سیر نموده و اظهار نداشتیم .

عهد: پیمان ، میثاق .

جبل : کوه ، جمع جبال .

فاران : سرزمینی است در شرق سینا که بنی اسرائیل از آنجا عبور کردند، حدود این بیابان و ذکر عبور حضرات ابراهیم واسحق و یعقوب و یوسف و داود از این صحرا در قاموس کتاب مقدس مسطور است .

فاران : ایضا " نام کوه مقدسی است که خداوند در این کوه بر حضرت موسی تجلی فرمود :

فاران : نام کوه مقدس مذکور در تورات است و در آثار این امر بنوع اشتباه و رمز عرفانی بصیارات (فاران ظهور یا فاران قرب و امثالها کثرت استعمال یافت .

فاران محبت : این اصطلاح در ایقان آمده است و در قاموس ایقان در شرح این اصطلاح نوشته شده است " تعبیر به محبت از آن جهت است که محبت خداوند به بندگان خود سبب شد که موسی را از فاران و سرزمین مقدس برای نجات قوم و هدایت بندگان خود فرستاد .

(اما کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلی نمود فرمود و رای معتبر آنستکه کوه فاران جزء جنوبی کوهپایه‌ای است در شمال شرقی دشتی که بنی اسرائیل در آن گردش کردند ابراهیم (اسحاق از آن بیابان گزر کردند و هاجر پس از رانده شدن از نزد ابراهیم در این بیابان سکونت اختیار

کرد ، بنی اسرائیل پس از جدا شدن از سینا وارد دشت فاران شدند)

(اقتباس از قاموس کتاب مقدس)

بَقْعَةُ : جا ، مکان ، زمینی متمایز از اطراف (در فارسی به مدفن امامزاده‌ها نیز اطلاق میگردد) .

زَمَان : وقت ، عمر ، فصل ، دوران ، عمر و مدت حیات .

زَمَان : در بعضی آثار از جمله آیه ۷۱ کلمات مکنونه فارسی بمعنای ابدیت است زیرا بنضمون فرموده مبارک حضرت ولی امرالله اصل این کلمه عبری است و برای تعبیر از ابدیت استعمال میشود .

(۱۹ هزار لغت)

بقعه مبارکه زمان : بفرموده حضرت عبدالیهاء " این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس بقلم اعلی در ظل شجره انیسا گرفته‌اند و بعد از معبود اعلان شد "

(مائده ۲ ص ۵۶)

میثاق : عهد و پیمان ، آنچه که جمیع برآن عهد بندند .

سرکز میثاق : حضرت عبدالیهاء میباشد .

ارض اقدس : منظور عکا و حیفاست .

شجره انیسا : ذات مبارک مظهر الهی ، حضرت بهاء الله .

بقعه مبارکه زمان : کلمه زمان זמן اصلا " کلمه عبری است و برای

تعبیر از ابدیت استعمال میشود و بعبارت دیگر زمان . رمز ابدیت است ، دره

نزد یهود " قَبَّةُ الزَّمَان " معروف و مستعمل است .

اصحاب : یاران ، پیروان ، دوستان مطیع .

مُتَّكِن : نام شهر و سرزمینی است در جنوب شرقی کوه سینا نزدیک دریای سرخ

که اَعْقَاب (مُتَّكِن پسر ابراهیم و قَطْوَه در آن ساکن شدند ، حضرت موسی در فرار

از مصر بآنجا ونزد شعیب (پیترون کاهن) رفتند و پناهنده شدند و همانجا ازدواج فرمودند و برسالت مبعوث شدند و عظمت الهی یافتند و بهمین جهت کلمه مدین بصورت تشبیه و رمز از این مفهوم بکار می‌رود ذکر مدین در قرآن بتکرار آمده است .

أَعْقَاب : فرزندان ، بازماندگان ، نوادگان .

قَطْرَةٌ : یکی از سه همسران حضرت ابراهیم (سارا - هاجر - قطوره) به نسی حضرت ولی امرالله سلاله حضرت بهاءالله به قطوره میرسد .

شعیب : پدرزن حضرت موسی که نبی یا کاهنی در سرزمین مدین بودند و حضرت موسی که از مصر خارج شده بودند . چندسال نزد ایشان بجای نهریه دخترشان به شبانی و خدمت پرداختند ، به پیترون کاهن نیز معروفند .

فاران : حضرت عبدالبهاء در لوح احبای فاران (تون - فردوسی) میفرمایند :

قَوْلُهُ الْأَخْلَى " فاران جلیلی است که نورحقیقت از آن طلوع نمود و از محبت

الله فوران یافت مهبط انوار شد و مطلع آثار مشرق اسرار گشت و مطاف ابرار

حال از لسان قدم این نام مبارک بآن بگلد عنایت شده تا این فاران جلوه گاه

آن نارن گردد و این اقلیم مطلع مواهب رب رحیم شود"

(مائده جلد ۹ ص ۱۲۲)

مهبط : جای فرود آمدن

۷۴ (ای بنده من)

مَثَلُ تَوَمُّلِ سَيْفٍ بِرِجْوَهْرِيٍّ اِسْتِ كِهْ دَرِ غِلَافِ تَيْرِهْ پِنَهَانِ بَاشَدِ وَ بَايِنِ سَبَبِ قَدْرِ
 آن بر جُوهریان مستور ماند پس از غِلَافِ نَفْسِ وَهَوِيٍّ بِيرونِ آيِ تا جُوهرِ تَوَبَسِرِ
 عالَمِيانِ هويدا و روشن آيد .

مَثَلُ : تشبیه ، صفت و چگونگی ، قول و قصه‌ای مشهور بين مردم که بدان
 تشبیه کنند و مثال زنند .

مَثَلُ : همانند ، نظير ، شبیه .

سَيْفُ : شمشير ، جمع سَيْوْفُ و اَسْأِافُ .

جُوهرِ : گوهر ، هر سنگ قیمتی و نفيس مانند الماس و یاقوت و زمرد و فیروزه و
 غیره ، اصل و خلاصه هر چیزی .

غِلَافُ : پوشش و جلد مثل جلد شمشير .

قَدْرُ : قدر (ارزش ، مقام ، اندازه ، مقدار) .

جُوهرِيانِ : گوهرشناسان ، جواهرشناس‌ها .

در لوح نصير از قلم اعلی نازل :

".... نَفْسُ رَا از آلايشِ مَاسُوِيٍّ اللّٰهُ مُطَهِّرُ نَمَاشِيْدِ وَ دَرِ مَوْطِنِ اَمْرِكُبْرِيٍّ وَ مُقَسِّرِ
 عَمَلَتِ عَمَلِيٍّ آسَيشِ كُنِيْدِ بِحِجَابِ نَفْسِ خُودِ رَا مُحْتَجِبِ مَسَازِيْدِ چِهْ كِهْ هَسِرِ
 نَفْسِيْرَا كَامِلِ خَلْقِ نَمُودِمِ تا كَمَالِ مُنْعَمِ مَشْهُودِ آيِدِ . پس در اين صورت هَر نَفْسِيٍّ
 بِنَقْشِهٖ قَابِلِ ادْرَاكِ جَمَالِ سَبْحَانِ بُوْدِهْ وَ خِوَاهدِ بُوْدِ چِهْ اِگر قَابِلِ اِيْنِ مَقَامِ نَبَاشَدِ
 تَكْلِيْفِ از اِوَسَاقَطِ "

(مجموعه‌الروح ص ۱۸۶)

و همچنین میفرمایند :

" انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت

جواهر آن بعرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد . "

وتیز میفرمایند :

" انسان سئابه، پولادی است که جوهرش مستور است بذکر و بیان و نصیحت و تربیت جوهر آن ظاهر و هویدا گردد و اگر بحال خود بماند زنگ مشتبهات نفس و هوی او را معدوم سازد . "

(مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت سبائی)

۷۳ (آی دوستِ من)

تَوَ شَمْسِ سَمَاءٍ قَدِيسٍ مَنِي خُودِ رَا بَكُوْفِرِ دَنِيَا مِيَايَلَايِ حِجَابِ فُعَلْتِ رَا خُرُقِ كَنِ
 تَابِي پَرْدِه و حِجَابِ اَز خُلْفِ سَحَابِ بَدْرَاشِي و جَمِيعِ مَوْجُودَاتِرَا بِخُلْمَتِ هَسْتِي
 بِيَارَاشِي .

شُكْس : خورشيد ، آفتاب ، محل آفتابي ، روز آفتابي ، جمع : شُكُوس .

كُوف : عبارت از افتادن سايه ماه بر زمين است افراشي كه در اين سايه قرار
 گرفته باشند تصوير ماه را جُزْشَا "ياكلَا" بر كره خورشيد مي بينند كه باي سن
 حالت " گرفتگی خورشيد " و يا بفلط " افتادن سايه ماه بر خورشيد " ميگويند .

حِجَاب : پرده ، مانع و حائل ، پوشش .

خُرُق : پاره كردن ، شكافتن ، منهدم كردن .

خُلْف : عقب ، پس ، پشت .

سَحَاب : ابر .

خُلْمَت : جامه يا شال مُزِينِي كه بعنوان جايزه يا هديه در تقدير و تشويق به
 كسي عطا ميگردند .

هَسْتِي : وجود ، خلاف عدم و نيستي .

جمالقدم در كتاب عهدي مي فرمايند قوله تعالى :

"... امروز روزيست بزرگو مبارك آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و
 ميشود مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستي تمك نمايد و بر امر ثابت و
 راسخ باشد . انسان حقيقي بمشابه آسمان كُدَى الرَّحْمَنِ مشهود . شمس و قمر سَمِعَ
 وَبَشَرَ و اُنْجَمِ او اخلاق منيره مخفيه . مقامش اعلى المقام و آثارش مرتبي امكان .
 و همچنين ميشرمايند : "... هرامري كه قلب را راحت نمايند و بر بزرگي انسان
 بيشزايد و ناس را راضي ندارد مقبول خواهد بود . مقام انسان بلند است اگر به
 انسانيت مُزِينِ والا پست تر از جميع مخلوق مشاهده مي شود"

(مجموعه الواح مبارکه ص ۳۰۴)

۷۶ (آی اُنباء، سُور)

بسلطنتِ فانیهِ اَیامی از جَبْرُوتِ باقی من‌گذشته و خود را با سببِ زرد و سرخ می‌آراند و بدین سبب افتخار مینماید قسم بجمالم که جمیع را در خیمه، یکنرگِ تراب درآورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کمانی که برنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است .

اُنباء : فرزندان .

جَبْرُوت : عالم قدرت و عظمت .

جَبْرُوت : عالم طبیعت عالم دنات و اسماء الهی است بضمون فرموده، حق در -
قوه بیان مستور و مکنون است و فوق عالم ملکوت می‌باشد که عالم ظهور مفات
و اسماء الهی و اعطاء بعالم ناسوت است .

(۱۹ هزار لغت)

مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم
مثال است مابین جبروت و ناسوت و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در
آن موجود تا در قوه بیان مستور و مکنون بجز جبروت نامیده میشود و این اول مقام
تَقْیید است و چون بظهور آید بملکوت نامیده میشود کسب قدرت و قوت از مقام
اول مینماید و بمادونش عطا میکند ..."

(مائده جلد ۱ ص ۱۸)

تَقْیید : بانیکی و محبت قلبی را مالک شدن و بقید محبت درآوردن ، نوشتن و
بیان کردن و توضیح دادن .

اسباب زرد و سرخ : مقصود تعلقات دنیوی است .

حضرت بهاء الله میفرمایند : به حزن دنیا محزون مباش و بسرورش سرور نه که
هر دو چون برق بگذرد و فانی گردد . دل از فانی بردار و به جبروت باقی وارد شو .

جمال قدم در لوح سلمان می‌فرمایند :

ای سلمان . بگو بعباد که در شاطی بحرِ قَدَمِ وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدس
گردید و بمقَرِّ اَقْدَسِ اَطْهَرِ و منظرِ اکبر وارد شوید .

(مجموعه الواح ص ۱۴۹)

و نیز می فرمایند قوله تعالی :

" لَعَمْرُ اللَّهِ مَقْرَشِدْهُ اِزْ بَرَايِ اَوْلِيَاءِ اَنْجِهْ كِهْ اَقْلَامِ عَالَمِ اِزْ ذِكْرِشِ عَاجِزِ و
قاصر است بعضی از عباد مشاهده شد بحر فی آمدند و بحر فی برگشتند السَّوَانِ
دو یوم ایشان را از عنایت ابدیه و نعمتهای سرمدیه منع نمود و محروم ساخت "

(مانده جلد هشتم ص ۱۵۹)

لَعَمْرُ اللَّهِ : قسم به خدا .

اَقْلَامِ : قلم ها ، مفرد قلم .

۷۵ (آی ابناءِ ثَقَلت)

بیادشاهی فانی دل مبندید و سرور شوید **ثَقَلتُ شَمْلُ طَیْرٍ غَافِلِ** است که بر
ثَلْغَةُ باغی در کمال اطمینان بگراید و **بُغْتَةُ** میادِ **أَجَلٍ** او را بخاک اندازد -
 دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس بند گیرید ای بندگان هوی .
طَیْرٌ : پرنندگان .

بُغْتَةُ : ناگهان .

أَجَلٌ : وقت و زمان ، مهلت هرجیزی ، انتهای عمر .

حضرت بهاء الله در لوح رئیس خطاب به عالی پاشا صدراعظم عبدالعزیز خلیفه
 عثمانی میفرمایند " ... آیا عزت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را داشتم
 شمرده‌اید **لَا وَنَفْسُ الرَّحْمَنِ** نه عزت شما باقی و نه ذلت ما . این ذلت فخر
 عزت‌باست و لکن نزد انسان "

و نیز می‌فرمایند :

**بَشُّوْ سَخْنِ كُتْرًا وَ بَدْنِیَا مَخْرُورٍ شَوْ . اَیْنُ امْتَالِكُمْ الذِّیْنَ اَدْنَوْا الرَّبَّوْیْبَةَ
 فِی الْاَرْضِ بِخَيْرِ الْحَقِّ وَ اَرَادُوْا اَنْ یَّخْفِیْشُوْا نُوْرَاللهِ فِی بِلَادِهِ .**

مضمون بیان مبارک :

کجا بندگان امثال شما کسانی که ادعا کردند خدای را در زمین بخیر حق و اراده کردند
 اینکه خاموش کنند نور خداوند را در بلادش .

و همچنین می‌فرمایند :

ای اهل ارض ندای این مظلوم را بآذان جان استماع نمائید و بنار **اَكْمَل** و هوی **نَسُوْز**
 و باشیاء **مُؤَخَّرَه**، دنیای **دُنْیَا** از حق ممنوع نگردید . عزت و ذلت فقر و غنا
 زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع
 لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بخنایات سلطان لایزال **بِطَلَكُوت**
 باقی درآید و در **رُتْبَتِی** سدره امر ساکن گردد.... همه چیه منان که غلام را ذلیل

نمودی و یا بر او غالی . مخلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست ترین
و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس وهوی است که لازال مردود بوده
.... اگر ملتفت میشدی و بنفحه از انفحات متنوعه از شطر قِدَم فائز میگشتی
جمیع آنچه در دست داری و بآن سروری میگذاشتی و دریکی از عُرفِ مَخْرُوبَه
این سجن اعظم ساکن میشدی "

(مجموعه الواح مبارکه)

لَا وَنَفْسِ الرَّحْمَنِ : نه قسم به پروردگار رحمن
مَنْ عَلَى الْأَرْضِ : کسانی که بر روی زمینند .
عُرْفُ : بالاخانه ، اطاقهای طبقه بالا .
كُنْيَه : پست ودون .
شَاعِر : دارای شعور و ادراک .

۷۶ (آی فرزند کنیز من)

لازال هدایت با اقوال بوده و این زمان با افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کَلَّ شریکند و لکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعی نمائید تا با افعال از جمیع ناس ممتاز شوید .

كَذَلِكَ نَحْنُكُمْ فِي لَوْحٍ قَدْسٍ وَنَسِيرٍ (این چنین نصیحت می کنیم شما را در لوح پاک درخشان) .

لازال : همیشه .

اقوال : سخن ها ، گفتارها .

حضرت بهاء الله میفرمایند :

"... از برای هر امری تاسری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق

(لوح شیخ محمدتقی نجفی)

پسندیده است "

و نیز میفرمایند :

" طوبی از برای نفوسی که الیوم با اخلاق روحانیّه و اعمال طیبه بنصرت امر مالک بریّه قیام نمایند . "

(مائده آسانی جلد چهارم)

و در مقامی میفرمایند :

" یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهنیب امم باشید .
اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه بوده ناصر امر اعمال است
و معینش اخلاق "

(لوح دنیا)

و همچنین میفرمایند :

"... الیوم باید احبالی الهی بشانی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع رابه

افعال خود برضوان ذوالجلال هدایت نمایند"

(مائده جلد هفتم)

در لوح طَب از قلم امر نازل :

"... اگر احبّاء عامل بودند بآنچه مامورند حال اکثر من علی الارضِ بردای ایمان
مزیّن بودند"

(مجموعه الواح مبارکه ص ۲۲۶)

حضرت بهاء الله در لوح رثوس میفرماید :

رَأَى الْإِيمَانَ، هُوَ التَّقَلُّبُ فِي الْقَوْلِ وَالتَّكْثُرُ فِي الْعَمَلِ وَ مَنْ كَانَ أَقْوَامَهُ
أَزِيدَ مِنْ أَعْمَالِهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ وُجُودِهِ وَ نَفَاهُ أَحْسَنُ مِنْ بَقَائِهِ "

مضمون بیان مبارک :

بهترین ایمان کم کردن سخن و زیاد کردن عمل است و کسیکه بودگفتار او بیشتر از
اعمالش پس بداند اینکه عدم او بهتر است از وجود او و نهای او نیکوتر است
از بقای او.

حضرت عبدالجبار میفرماید :

"... اگر احبّاء بومایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع میشوند اگر احبّاء
الهی مطابق وصایای جمال مبارک رفتار نمایند وَاللّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْتَقَ
مُلُوكَ خَاضِعٌ مِثْلَهُمْ "

وَاللّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : قسم به خداوند که نیست خدائی مگر او.
أَعْتَقَ : گردن‌ها (مفرد مَعْنَى)

۷۷ (آی پسر انصاف)

در لیلِ جمالِ هیکلِ بقا از عقبهٔ زمردی وفا بدره، منتهی رجوع نمود و گریست
گریستنی که جمیع ملاء، تالین و کروبین از ناله، او گریستند و بعد از سُبُ
و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حُبُّ الأَمْرِ در عقبهٔ وفا منتظرمانده و رایشه،
و ناز اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حُما ماتِ قُدسی
چند در دست کلابِ ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریه، الهی از قصر روحانی
بی‌ستر و حجاب دوید و سئوال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الإِشْمَاءُ از
أَشْمَاءُ و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد أَهْلُ غُرَفَاتِ از کُتَابِ
عَزَّ خود بیرون دوینند و چون بحرف دَوَم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت
نذا از مَكْمُن قرب رسید زیاده بر این جائزه .

إِنَّا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلَى مَا فَعَلُوا وَ جِئْنَاهُمْ بِمِائِمٍ كَانُوا يَفْعَلُونَ .

یعنی : همانا ما بودیم گواهان بر آنچه انجام دادند و اینک هستند انجام دهندگان .
هیکل : صورت و قالب شخصی .

بقا : دوام ، همیشگی .

لیل : شب .

جمال : زیبایی ، خوبی .

هیکل بقا : منظور مظهر امر است .

عقبه : گردنه ، راه مُتَبِّ العَبُورِ در کوهستان .

زمرد : از سنگهای قیمتی (جواهر) است که سبزرنگ و شفاف میباشد .

رفاء : بجای آوردن عهد و پیمان ، ایضا " مجازا " ثبوت در دوستی ، پایداری در
عهد و کفایت .

شُبُهَرِ زَمَرْدِي : حضرت عبدالبهاء در این مورد میفرمایند :

" مقام و عقبهٔ زمردی باصطلاح شیخ جنیل احساسی و حضرت ائمهٔ اربعین روحی لَهُ اللهُ .

عالم قَدْر است و این عَقْبَهُ بسیار صُعْبُ المَرور است عع .

(مائده جلد ۲ ص ۵۶)

قَدْر: بر حسب تعاریف لُغَوِی و فَلَاسِفِی : فرمان الهی ، سرنوشت و آنچه خداوند برای بندگان خود مقرر فرموده ، تغییر قضا (قوانین عمومی و کلیه) باراده ، مطلقه الهیه ، طاقت ، نیرو، توانائی ، قَدْر جمع اَقْدَار .

سِدْرَةُ مُنْتَهٰی : اعراب قدیم برای راهنمایی کنار جاده‌ها درخت میکاشته‌اند و آخرین درخت را که نشانه انتهای جاده بود سِدْرَةُ الْمُنْتَهٰی می‌نامیدند در عقاید اسلامی درخت سِدْرُی است که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت واقع است که گویند علم اولین و آخرین بدانجا منتهی میشود و از آن نمیکردند، ایضا " به حد عروج جبرئیل نیز گفته‌اند که جبرئیل از آنجا فراتر نرود ، ایضا " درختی که تَجَلَّى الهی بر آن واقع شد .

(آیه ، ۱۴ سوره نجم)

در امر مبارک مراد مظہر الهی است که مقامی اعلی از آنه واحدی را بدان دستر نیست و سُنْدِ خِیال و اندیشه هم فراتر از آن جَوْلَان نتواند .
مَلَاَءِ عَالِیْنَ : فرشتگان بلند مرتبه ، عالی‌ها و عالی‌رتبه‌ها .
کُرُوبِیْن : (عبری) دسته‌ای از فرشتگان که مقامی بسیار عالی دارند .
نُدْبَءُ : نوحه‌رانی .

اِسْتِفْاار : برسیدن ، جویا شدن ، توضیح و تفسیر خواستن .

کُتِبَ الْاَمْرُ : مطابق امر ، برطبق امر .

رَاثِحَه : نسیم یا بوی که بمشام خورد ، بوی خوش .

اَهْلِ اَرْض : ساکنین زمین ، مردم زمین ، انسانها .

آهنگ : قصد و اراده .

مَلْحُوظٌ ملاحظه شده ، مورد توجه ، دیده شده .

حَمَامَات : کبوتران (مفرد حَمَامٌ وَحَمَامَةٌ) .

حَمَامَةُ الْقُدْسِ : منظور مظهر امر الهی است .

حَمَامَاتِ قُدْسِ : کبوتران بهشتی .

كَلَاب : سگها (مفرد كَلْبٌ) ایضا " حیوانات درنده ، درندگان ، اشخاص پست و خسیس و بدخوی .

حُورِیَّة : (جمع حوریات) باتوجه به مأخذ لغت که حوراء (حور میباشد)

در آثار بمعنای ملائکه، آسمانی و فرشته بهشتی آمده است خر قرآن و در آثار اسلامی " حُور " دوشیزگان بهشتی هستند که در جهان دیگر نصیب نیکوکاران

میکردند در آثار مبارکه بهائی به رموز تشبیهی آمده است . مثلاً " در مقامی

به معارف و حقائق عالیهای اطلاق شده که در الواح الهیه نازل گشته و قبل از

مومنین برین ظبور سایر طوائف و ملل دست بان نیافته اند .

قَمَرٌ : کاخ ، کوشک .

رُوحَانِی : منسوب به روح . متقی ، پارسا ، حقائق معنویه .

رَشْتَر : پرده ، پوشش .

رَالَا : مکر ، جز ، غیر .

رِسَان : زبان .

رُكُفَات : بالاخانهها ، اطاقهای طبقه بالا .

رُكُومِن : محلّهای پناه بردن و پنهان شدن ، مکانهای مستور از چشم مردم و مفرد رُكُومِن .

حضرت عبدالجبار، در تبیین این نُقْرَه از کلمات مبارکه مکتونه چنین میفرمایند:

قوله العزيز، " راجع باسمى که اول و دوم آن ذکر شد آن اسم عظیم اسم اعظم است

مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دستاست معانی دو حرف از اسم اعظم

است و آن ب و ه . "

و همچنین در لوح مبارک دیگر چنین بیان میفرمایند :

" و انا عبارت کلمه مبارکه در اسرار مکنونه که باین مضمون میفرمایند هیکل بقا از عَقْبَهُ زَمَرْدی وفا سدره، منتهی رجوع نمود و گریست و کَرَوِ بیا از ناله ا و گریستند چون استفسار شد هیکل بقا فرمود دِرْعَقْبَهُ وفا منتظر ماندم و رایحه وفا نیافتم چون رجوع نمودم حمامات قدسی چند را دیدم در دست کلاب ارض مبتلا و حَوْرِيَّةُ الهی سؤال از اسمی آنها نمود، جمیع مذکور شدند مگر اسمی از اسماء چو حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات بیرون دوینند و چون حرف ثانی شنیدند بر تراب ریختند و از مُكْمَنُ غَيْبِ ندا بلند شد که زیاده بر این جا نزنه. این مضمون آن کلمات مکنونه است نه عین عبارت باری ملاحظه نمائید آن اسمی که در آن زمان بتمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه مینمائید که بیوفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند و صدمه نماند که نزدند و بسیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این در نزد عبد واضح و مشهود است ، عجیتر از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز می فرمایند . فَاسْتَبْرُوا يَا اُولِي الالْبَابِ : پس عبرت بگیرید ای صاحبان عقل و خرد.

(فائده ۲ ص ۳۶)

حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک خطاب بیکی از اعیان بمبئی میفرمایند:
" راجع بسؤال ثانی فرمودند : مقصود از حروف مذکور حرف اول و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدماست یعنی ب و ه و مقصود مبارک اینست که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته بتدریج آنچه در هویت حرف ثالث که متمم اسم مبارک است مستور و مُندَمَج است بر عالمیان ظاهر و مکتوف گردند فرمودند و در مقامی دیگر مقصد وصف بلایای وارده بر جمسال

مبارک است که از حد اِحماء خارج و شمه از آن بر اهل عالم معلوم و مکتوف.

(مائده سوم ص ۱۲)

و در کتاب دوربهای حضرت ولی امرالله پس از درج این کلمه مبارکه " ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا الح " چنین مرقوم فرموده اند:

" ترجمه " آیا این کلمات تلویحا " مقرر بر آن نیست که ظهور الهی همواره رو بترقی و تکامل است و آیا دلالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف بر آن است که امری که از جانب خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتمیت ندارد و ظهور او آخرین ظهور مشیت و هدایت الهی نیست ؟

تلویح: معنائی را با اشاره نماندن ، اشاره کردن .
مُشیر: آگاه کننده .

بهاء: روشنی ، درخشندگی ، زیبایی ، جلال .

بهاء: اسماعظم ، اعظم اسماء الهی ، حضرت باب مظاهر مشیت کلیه و حضرت مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ موعود معبود خود را با این نام میخواندند .

بهاء: تشکیل گردیده است از چهار حرف از حروف ابجد که ب (باء) حرف دوم الفباء که بحساب ابجد برابر دومیباشد. ه (هائ) بیست و ششمین حرف از حروف هجاء عربی که بحساب ابجد برابر ۵ است. آو (همزه) حرف اول الفباء که بحساب جُمَّل (ابجد) برابر با یک می باشد چون ب = ۲ و ه = ۵ و الف و همزه که هر کدام ماوی با یک است درهم جمع گردند $۱+۲+۵=۸$ بدست می آید که نشان دهنده نام (بهاء) است .

۷۸ (ای فرزند کنیز من)

از لسانِ رحمنِ کُلسبیلِ معانی بنوش و از مُشرقِ بیانِ سبحان اشراقِ انوارِ شمسِ
تبیانِ من غیرِ بشر و کتمان مشاهده نما تخمهای حکمتِ کنتیتم را در ارضِ ظاهرِ
قلبِ بیفشان و بآبِ یقین آسوده تا سُنبلاتِ علم و حکمت من سرسبز از بُلند،
طَیبه انبات نماید .

لسان: زبان ، (جمع اَلْسُن) .

رَحْمَن: (رحمان) : بسیار بخشنده و مهربان ، از اسماء خاص باری تعالی .

کُلسبیل: آب شیرین و گوارا ، آشامیدنیهای اهل جنت .

سُلبیل: نام چشمه‌ای در بهشت . که در قرآن فقط یک بار ذکرش آمده است .

(سوره دهر آیه ۱۸)

معانی: معنی‌ها .

مُعانی: منوی .

مُشرق: محل اشراق و لالوع خورشید .

مُشرقِ بیان: محل اشراق کلام .

سُبحان: پاک و منزّه بودن ، منزّه بودن .

اشراق: درخشیدن ، روشن شدن ، روشن کردن ، مجازاً " بمعنای الهام .

تبیان: ظاهر نمودن و آشکار ساختن معنی ، واضح و روشن ساختن ، توضیح و تفسیر .

من غیرِ بشر: بدون برده و پوشش .

کتمان: پنهان کردن ، مخفی داشتن .

حکمت لُنتی: علم الهی و ذاتی مظاهر مقدسه الهیه ، علمی که تحمیلی و کسبی
نیابد .

یقین: دانستن امری بدون شک و گمان ، علم و اطلاع در حد اطمینان .

سُنبل: خوشه ، گیاه و گل سنبل ، گیاهی گلدار از تیره سوسنی‌ها که گل‌های بنفش

یا سفید آن بشکل خوشه است .

حُکْمَت : علم و دانائی .

کُلْد : قطعه، وسیعی از زمین ، قطعه زمینی سکون یا غیر سکون .

انبات : رویانیدن، روئیدن گیاه .

" از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی باصرا امر حقیقی در اجساد والفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیاء عالم ظاهر و هویدا " .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

"... قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد. بلی سعی و کوشش جهد و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتور مذموم و مقذوح بلکه شب و روز آتی سَهْمِل نیاید بود و دقیقه‌ای نباید از دست داد ... بایست اعتماد بر تائیدات نمود و اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد"

(مائده جلد ۹ ص ۱۵۲)

فُتُور : ضحیف و سستی ، قصور ، کوتاهی در عمل .

مَقْدُوح : ناپسند ، مذموم ، مورد طعنه و عیب .

تاکی در هوای نفسانی طُیْران نمائی پُر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم. شیطانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مُشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی .

طُیْران : پرواز کردن .

وهم : خیال ، گمان ، تصور غلط .

شیطان : در آثار الهیه ، بطور کلی هر چه یا هر که انسان را از حق بازدارد و یا دور سازد شیطان است لذا در مقامی نفس آواره است و در مقامی نفوسی که سبب کمراهی و فریب مردم میشوند .

مُشکین : مشک مانند، برنگ مشک ، مشک آلود، مشکین .

مشک : ماده سیاه خوش بوئی است که از ناف آهوان مخصوصی بدست آید .

حضرت عبدالبهاء در لوحی در معنی پروشانه چنین میفرمایند :

" واما پرو شانه که در کلمه مبارک سکونه مذکور آن میثاق الهی است این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا بعبدالبهاء نمایند نه اینکه گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند ولی بکلی چشم از انصاف بسته بنهایت جفا و اعتراف پرباختند ."

عهد و میثاق : پیمان الهی .

حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق الهی میفرمایند قوله الاحلی :

".... امروز نفوس ثابت بر میثاق از فیوضات روح القدس در پروازند و نفوس متزلزل مخمود و خاموش و گرفتار هزار غم و آلام میثاق مانند دریاست که وحدت بهائی را حفظ مینماید و این نفوس (ناقضین عهد و میثاق) مانند کف است موقت حرکتی مینمایند لیکن دریای میثاق باقی و برقرار زیرا وحدت بهائی را محافظه مینماید ."

و نیز میفرمایند :

".... امروز رَبُّ الْجَنُودِ حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی مَرُوجِ میثاق بلکه اگر بنیده بصیرت نظر شود جمیع قوای عالم بالنتیجه خادم میثاق در استقبال ظاهر و آشکار خواهد گشت....."

(مائده ۹ ص ۱۵۴)

۸۹ (ای بندگان من)

شما اَشْجَارِ رِضْوَانِ منید باید با ثمارِ بدیعه، منبیه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما مُنتَفِع شوند. لذا بر کسب لازم که صنایع و اکتساب مشغول گردند اینست اسباب غنا یا اُولی الْأَلْبَابِ وَإِنَّ الْأُمُورَ مُتَلَفَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَفَضْلُ اللَّهِ يَغْنِيكُمْ بِهَا و اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود .

اشجار: درختان ، مفرد شجر .

اَثْمَارُ: میوه‌ها ، نتایج ، فایده‌ها ، (مفرد ثمر) .

بدیع : نوظهور ، تازه و نو ، از اسماء الهی است .

مُنتَفِع : سودبرنده ، نفع برنده ، سودمند ، بهره‌مند .

منیع : استوار و بلند ، جای بلند و استوار ، اصطلاحاً " عالیمقام و بلند مرتبه .

أُولَى الْأَلْبَابِ : صاحبان عقل و خرد ، مردم عاقل و باخرد .

إِنَّ الْأُمُورَ مُتَلَفَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَفَضْلُ اللَّهِ يَغْنِيكُمْ بِهَا :

همانا امور متعلق است به اسباب آن و فضل خداوند شما را بواسطه آن وسایل بی

نیاز میگرداند .

ثَمَارُ : ثمره‌ها ، ثمرها .

جمال قدم میفرمایند :

(بشارت یازدهم) تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز و لکن علومیکه نافع است و

سبب و علت ترقی عباد است كَذَلِكَ قَضَى الْأُمُورَ مِنْ لَدُنِّكَ حَكِيمٌ .

مضمون بیان مبارک : " اینچنین جاری کرده شد امر از نزد امرکننده دانا " .

(بشارت دوازدهم) " هرنفسی بصنعتی و با یکسبی مشغول شود و عمل نماید

آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب " .

و همچنین میفرمایند : " از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت

روح بمثابه شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار " .

Al (ای بنده من)

بست ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اسوات محسوبند بلکه اسوات از آن نفوس **مُعْطَلَةٌ مَبْهُلَةٌ أَرْجَحُ عِنْدَ اللَّهِ** مذکور .
 ناس : مردم .

أَسْوَاتٌ : مردگان .

مُعْطَلٌ : تعطیل شده ، اهمال شده ، ترک کرده شده ، بدون سرپرست .

مَبْهُلٌ : کنار و بی‌مصرف گذاشته شده ، بیهوده ، بیکار و بی‌مصرف .

أَرْجَحُ : بهترین ، خوبترین .

عِنْدَ اللَّهِ : نزد خداوند .

حضرت بیا، الله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

"قَدْ وَجِبَ عَلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ الْإِسْتِغْفَالُ بِأَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ مِنَ الصَّنَائِعِ وَالْإِقْتِرَافِ وَأُمَثَالِهَا وَجَعَلْنَا اسْتِغْفَالَكُمْ بِهَا نَفْسَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَالطَّافَةِ ثُمَّ اشْكُرُوهُ فِي النَّفْسِ وَالْإِشْرَاقِ"

مضمون بیان مبارک :

به تحقیق واجب شد بر هر فردی از شما اشتغال با امری از امور از صنایع و اکترااف

و امثال آن و قرار دادیم اشتغال شما را با آن نفس عبادت برای خداوند حق تفکر

کنید ای قوم در رحمت خداوند و الطاف او پس شکر کنید او را در صبح و شام .

در باره کیفیت مشاغل آنچه مورد تاکید الهی واقع شده مشاغل نافع است که هم

شامل نفع خود و هم نفع غیر باشد. چه بسا مشاغل که بیکاری بر آن مرجح است -

زیرا مبنای کار در آن موارد صرفاً " مصالح شخصی است ولو به زیان دیگران بوده

باشد بهر حال فردبهایی باید قطعاً " از اشتغال به مشاغلی که تماس با منتهیات

و محترّات دارد اجتناب ورزد . لذا در هر شغلی لازماًست از سهل انگاری و رکود

و تاخیر و اتلاف وقت جداً " خودداری شود و در عوض در باروری و سودمندی آن صنعت

و در توسعه خدمات همگانی کوشش شود تا بسادگی ثابت گردد که انسان میتواند در هر مقام و در هر شغل مجاز برای خانواده و جامعه، خود شریک و مفید باشد.

بهترین ناس آنانند که با اِقتِرَافِ تحصیل کنند و مَرُفِ خود و ذُوی القَرَبی نمایند،
 حَبَابًا لِّمَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ،: از برای دوستی خداوند عالمان .
 اِقتِرَاف: کسب کردن ، بست آوردن ، فراهم نمودن مال از طریق کار .
 ذُوی القَرَبی: دارندگان خویشی و نسبت خانوادگی ، اقوام خویشاوندان .
 حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی .

"کل بکسب و تجارت و زراعت مامورند . و این اعمال که در کتاب الهی کل بآن
 مامورند سبب عزت و علت برکت و ظهورات نعمت بوده و خواهد بود .
 (ماثده جلد ۸ ص ۱۴۸)

و نیز میفرمایند :

"تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است تلم بمنزله جناح است از برای وجود
 و مرقعات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم لکن علومیکه اهل ارض از آن
 مُنتَفِع شوند نه علمی که بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم
 و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم یَعْلَمُ بِذَکَ اَمَّ الْبِیَانِ فِی الْکِتَابِ نَعِیْمًا"
 لِنَسَائِبِیْنُ

(تجلیات)

یعنی : شهادت میدهد به آن اُمّ البیان در آخرت خوشا برای شنوندگان .

حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله می فرمایند :

"در امر بهاء الله برهنه نفسی اشتغال بمنعت و کسبی فرض است مثلا" من حصیر
 باقی میدانم و شما صنعت دیگر این عین عبادت است اگر بانهایت صداقت و اعانت
 باشد و این سبب ترقیست اما با وجود مشغولیت اگر قلب تَقِیْدُ و تَعَلُّقُ بایسن
 دنیانداشته باشد و از حوادث مُتَأَلِّم نگردد نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان
 ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود این کمال انسانست والا در حالت فقر اظهار
 کرم و با حال ضعف ادعای عدل نمودن قولی است آسان نه دلیل بر تربیت و تذکر
 و جودانسان" (ماثده جلد ۹ ص ۹۶)

۸۳ (ای دوستانِ من)

سراجِ فَلَائِتِ را خاموش کنید و مَشَاعِلِ باقیه هدايتِ دل و دل برافروزيد
 که عنقریب مَرَاتِبِ وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر
 عمل پاک قبول ننمایند . عروس معانی بدیعه که وزای پرده‌های بیان مستور و
 پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربّانی چون شمع منیر جمال دوست ظاهر و
 هویدا شد شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر
 و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید .

كُنْزِكَ تَمَّتِ الْبِرْعَمَةُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيَّ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ .

مضمون بیان مبارک :

این چنین تمام شد نعمت بر شما و بر کسانی که در آسمانها و زمینند و ستایش بر
 خداوند پروردگار عالمیان است .

سراج : چراغ .

فَلَائِت : کمراهی .

مَشَاعِل : مثل هانا .

مَرَاتِب : کسی که طلای خالص را از غیر خالص تشخیص دهد .

عروس معانی بدیعه در آثار امر مبارک بهائی برای بیان کیفیت ارتباط لفظ
 و معنی تشبیهات و استعارات زیبای ادبی بکار رفته و این ارتباط را بنحوی
 زیبا و شایسته توجیه نموده است چنانکه در بعضی از آثار مبارکه کلمه و لفظ
 به غزفه و معنی به غزویسه . کلمه به جگله و معنی به عروس . کلمه به مشکاه
 و معنی به سراج و مصباح تشبیه گردیده است .

در کتاب نستطاب ایقان میفرمایند :

و در هر حقیقه عروس معانی ملاحظه آید که در ظرفهای کلمات در نهایت تزئین

و تَلَطِّيفِ جَالِسِنْدٍ " ص ۱۵۹

درسوره، هیکل جمال قدم میفرمایند:

يَا حُورِيَّةُ الْمَنَانِي اُخْرِجِي مِّنْ غُرْفَاتِ الْكَلِمَاتِ .

ای حوریه منانی خارج شو از غرفه‌های کلمات .

وَرَاءَ : پشت .

حُجَّتْ : دلیل ، برهان .

بُرْهَان : دلیل قاطع ، حُجَّتْ .

انقطاع : گسستن از خلق و توجه بخدا در جمیع احوال ، گسستن ، بریدن از

ممکنات ، قطع کردن از ماسوی‌الله ، بریدن ، قطع شدن ، در امر الهی منظور از

انقطاع فقر و ترک دنیانبوده بلکه آنستکه هیچ شیئی یا امری از امور انسان را از

حق باز ندارد و انسان اسیر تعلقات فانی و دنیوی ننگردد که از حق بازماند .

پس از زیارت آخرین فراز کلمات مبارکه مکنونه (مَبْنِيّی برای آنکه آنچه مورد نظر

مَرَّافان وجود و ملائکه درگاه الهی است . عمل پاک و تقوای خالص میباشد)

میتوان دریافت که چند سطر پایانی بعنوان خاتمه کلام و اتمام حجت کلی

است که :

حقایق و معانی بدیهه و سفارشات حکیمانه و نماذج ممیّانه آنچه لازم به بیان

بوده و تا آن زمان در پشت‌پرده‌های گفتار پنهان و مکنون مانده . مانند عروسی

آراسته در غرفات الفاظ منیعته جای گرفته و برای زیارت عمومنازل شده و به این

ترتیب حجت حق در بیان دستور العمل‌های زندگی و مراتب بندگی با نزول این

کلمات مبارکه کامل گشته است و بعد هنگام اجرا و بکار بردن است که به همسبت

والای دوستان موکول و منوط . تا آنان که مُدْعَى مَحَبَّتِ جَمَالِ حَقَّانِدِ چَه مَرَّاحِلِی

از انقطاع را نمایان سازند و پیدا است که برای انجام تعالیم مندرجه در این

کلمات مکنونه آنچه ^{بیش} از زهمه نورد نیاز بوده همان انقطاع و گسستن از دنیا

است که در عبارات اخیره مورد تاکید حضرتش قرار گرفته است .
 جمال قدم در بسیاری از آثار نازله حجت را بر اهل ارض تمام کردند از جمله
 میفرمایند:

" بدرستی که در نصیحتنغوس و ابلاغ آنچه از جانب خداوند قدیر و حمید مأمور
 یافته بودیم چیزی فروگذار نکرده ایم . اگر به نصایح ما گوش فرامی دادند هر آینه
 دنیا دنیای دیگر می شد ."
 و همچنین میفرمایند:

هَلْ بَقِيَ لِأَحَدٍ فِي هَذَا الظُّهُورِ مِنْ عَذْرِ لَأُورَبِ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ قَدْ أَحَاطَتْ
 الْآيَاتُ كُلَّ الْجِبَاتِ وَالْقُدْرَةُ كُلَّ الْبُرَيْتَةِ وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي رُقْدٍ عَجِيبٍ ."
 مضمون بیان مبارک بفارسی :

آیا در این ظهور برای احدی عذری باقی مانده است ؟ نه قسم بخداوند مالک عرش
 عظیم . آیات جمیع جهات را احاطه نموده و قدرت بر عالم انسانی محیط گشته
 ولی با وجود این مردم در خوابی عجیب فرو رفته اند .

(حال و آینده جهان ص ۱۵)

و از جمله در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه از قلم اعلی اعلی نازل قوله الا -
 حلی : " ایکاش رای جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عید
 با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور سلطان ایتیان حجت و برهان مینمود این
 عین حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت
 سلطان واضح و لائح گردد "

در ایام توقف جمال قدم در بغداد وقتی که علماء بواسطه ملاحظه عموم که در -
 کمالات علمی و معنوی مسلم و طرف اعتماد بود تقاضای منجزات از حاکم
 هیکل مبارک می نمایند .

حضرت بیا الله میفرمایند: محض اتمام حجت بر خلق ، علماء در امری از امور

متفق شوند و بر روی کاغذ نوشته امضاء نمایند که به آوردن آن دیگر اعتراضی نداشته و اعتراف به حقانیت نمایند ما هم می نویسیم که هرگاه آن معجزه بانجام نرسید بطلان ما ثابت گردد ملاحظن فوق العاده سرور گردید و با آنکه ایمان نداشت زانوی مبارک را بوسیده رفت و مطالب را نزد علماء اظهار و ابلاغ بنمود ولی علماء از شنیدن این پیام برآشفته بر تعرض افزودند و اظهار نمودند این شخص سحر است شاید سحری بنماید آنوقت ما دیگر حرفی نمیتوانیم بزنیم ملاحظن از بی انصافی آنها بی حد محزون و متأثر گردیده و بوسیله حاج زین العابدین خان موقوف را بحضور مبارک عرض نموده و اظهار اخلت و انفعال نموده و بعد در اکثر مجالس که گوش شنوائی می یافت این قضیه را که حاکی از عجز و ناتوانی علماء و عظمت و بزرگواری امر بود حکایت می نمود و سبب تنبّه و تذکر خلق میگردد .

(جزوه، معارف عمومی شماره ۱۸)

پایان